



سرمقاله

## گزارشی از اوضاع جبهه‌های

### جنگ

"در جبهه جنگ چه میگذرد؟"  
تعلیقاتی که هم‌اکنون پیش روی دارید، گزارشی است از وضعیت جبهه‌های جنگ در استان جنوب که با بررسی و شناخت زمینه‌های عینی و واقعیت‌های موجود در جریان جنگ به انضمام در نظر گرفتن شرایط ذهنی، حاصل آمده است. ذکر این تبصره ضروریست که گزارش متعلق به تحقیقات و تتبعات و تفحصات گروه گزارشگر در هفته گذشته بوده و لذا وقایع اتفاقیه جاری در این هفته در آن منظور نشده است.

براستی بر خرّمهر خونین و قهرمان چه گذشت که اکنون در چنگال سعادته دشمن دیوصفت اسیر آمده است و باز پس گرفتنش در شرایط جنگ پنتاگون‌نیتی فعلی و تاکتیک‌های مزرورانه؟  
بقیه در صفحه ۱۳

## قیام جنگل،

### فصلی نوین در انقلابات رهائیبخش خلقهای ایران

میرزا کوچک‌خان را در سالروز شهادت غریبانه، اما حماسه‌وار و پرافتخارش، در میان بزم‌های سیمین‌گون کوهستان که آخرین لباس نبرد بر گرد پیکرش گشتند، عمیقانه‌تر بیاد آوریم و یکبار دیگر این سنت شیعی را که در سالروز مرگ و شهادت به یادآوری شهید می‌نشینند، زنده کنیم!  
آری! این کوچک‌بزرگ در پیشگاه خلقهای محروم ایران را!

میرزای هجوم کرده به مکرها و خدعه‌های پیچیده و ضد خلقی استعمارگران و گرفته شده به ضرب تازیانه قاسطین و مارقین و ناکشین!  
بقیه در صفحه ۶

## خوددینی و درک خود (۲)

در صفحه ۱۱

## امپریسم، زمینه‌ساز حاکمیت فکلیسم و امپریالیسم

در این اوان که رژیم فاشیست عراق بر کشور ماناختن آورده است و امپریالیسم غداربیش از پیش خود را آماده برای تسلط مجدد به مرز و بومان میسازد، فکلیست‌های طرفدار "آزادی و تخصص" و امپلیست‌های علم‌کننده "شعار" مکتب و تقوی چنان به جان یکدیگر افتاده و گرد و غبار سراه انداخته اند، که کمتر چشمی را یارای دیدن ریشه‌های مآووقع در اجتماع میباید.  
بقیه در صفحه ۲

## دکترین ریگان، سناریوی نه‌چندان تازه امپریالیسم آمریکا

دو هفته‌ایست که جناب آقای ریگان، پیروز مند و آسوده خاطر، از بازی در صحنه تکراری و خسته کننده تاتر کمدی تراژدیک انتخابات ریاست جمهوری، خود را برای بدست گرفتن قدرت بطور رسمی در اول ژانویه آماده میکند. چه اینک، او پس از سالها، دوباره مجبور است مهارت هنری خویش را در ایفای  
بقیه در صفحه ۲۵

## املیسم

حو آنچنان شبهه انگیز گشته و روابط آنقدر درهم و برهم و میدان آنچنان شلوغ و پرسر و صداست که حتی گاه پیشگامان و نیروهای مرفقی را نیز به اشتباه و ابهام در تحلیل دچار می سازد. اینست که فکلیستهای آزادیخواه و تخصص طلب، این دو پارامتر آزادی و تخصص را پیراهن عثمان ساخته و به خون خواهی انقلاب و مردم محروم برخاسته اند. انقلاب و مردمی که اینان هیچگونه نقش و تأثیری جز انحراف در روند رو به رشدشان نداشته اند! و چه خیل عظیم توده های نا آگاه و حتی نیروهای مردمی و مرفقی را که در ظل این دو شعار نفریفته و بدنبال خود نکشاده اند. تا بدان منزل که حتی آنان را در درون تضادهای خویش با املیسمها مفروق ساخته. و از اتخاذ هرگونه موضع مستقل در نوسان بین این دو تضاد باز داشته اند. املیستهای مکتب خواه و تقوی طلب نیز در میانه میدان بیکار نشستند، در ظل شعارها و پهرات و پورت های بی محتوای ضد امپریالیستی خویش، چندی از نیروهای بظاهر انقلابی و حتی نسبتاً پیشرو را به هواداری خود فریب داده اند.

اکنون تفاوت موقعیت دو جناح را در پایگاه مردمی شان بشدت میتوان احساس کرد. املیست هایی که در عاشورای ۱۳۵۷ و حتی تا این اواخر سیل عظیم و خروشان توده ها را بهشتوانه خویش داشتند، اکنون بشدت در گذر از دست دادن این حامیان اند و در مقابل فکلیست های بال و پر در آورده که سیم و هراس و ضعف عمده شان، فقدان محبوبیت توده ای و پایگاه مردمی بود اینک چهار نعل بسوی انحراف گرایش و نگاه توده ها از املیسم و معطوف داشتن آن بسوی خود پیش می روند.

سردمداران املیسم یا ارتجاع که روزی کعبه مال توده های میلیونی و نا آگاه بودند، اکنون نمی توانند شاید هزار تن را برای شنیدن سخنانشان گرد آورند، در همان حال با یک اشاره فکلیسم یا لیبرال ها، دهها هزار تن با پای سر به آستانشان می شتابند و یگانه علاج کننده دردها و محرومیت های شان را، به غلط آنان می پندارند. حتی بازار که چند صد سال محل ارتزاق املیسم بوده و حیات مادی آنها را برای حفظ منافع اقتصادی خویش تامین می نمود، اکنون از ایشان روی گردانده و به طرقداری از سیاستمدارهای لیبرال میتینگ و تظاهرات برپا می دارد!

براستی، چه عاملی سبب شد که بدینگونه نگاه و جهت مردم در طی مدت زمانی کوتاه از املیسم بسوی فکلیسم تغییر یابد؟! امپریالیسم از تنازع و جدل و جبهه گیری این دو جناح حاکم بر خلق چه طرفی می بندد؟!، حقیقت داستان جدال املیسم و فکلیسم یا کهنه گرائی و نو گرائی یا تحجر و تجدد چیست و از کجا و چگونه و کی آغاز گشته است؟! و بالاخره چگونه است که املیسم، جاده صاف کن فکلیسم و امپریالیسم میگردد؟!!

بسیار گفته ایم که تاریخ حقیقی بر بستر حرکت توده ها شکل گرفته و در این رابطه تنها حرکتی صاحب اصالت و عاری از هرگونه کژی و انحراف است، که بر مسیری گمنامی بر وارثیت مستضعفین است، منطبق باشد\*. وارثیت توده های مستضعف بر بستر تاریخ، آنچیزی است که فلسفه تاریخ حقیقی، تاریخی که توده های خود آگاه با ادبیاتی توده ای و انقلابی سازنده آن هستند.

از آنجا که موضوع حرکت تاریخ "توده ها" یا "ناس" هستند، تنها آنانند که اصالت مندند و حقیقت و اساس و "بود" تاریخ را تشکیل میدهند، و سیلان شان تاریخ ساز می گردد. خط حرکت ناس و توده مردم هم چنان در مسیر اصولی و اساسی خویش گام بر میداشت که ناگهان با کشته شدن هابیل بدست قابیل، مسیر تاریخ انحراف حاصل نمود و راستی قامت آنرا با کژی و هماغوش ساخت و اهریمن صفات و دمنشان را حاکم گردانید. این بود که کژمداریهای حاکم، با خود انحصار طلبی و سلطه گری و فزون طلبی را سوغات آوردند و در سایه حربه های متنوع و رنگارنگ، مانع از حضور و شهود خود آگاهانه انسان در متن صحنه اجتماع و تاریخ شدند و اگر گهگاهی هم حضور توده های بی شکل و تل مردم ناخود آگاه را در صحنه می بینیم، آنهم دسیسه ای از دسایس حاکمین و شعبده ای از کلاه پر از مکر و فریب و نیرنگ و خدعه آنهاست که آنان را برای طرفداری از خویش به میدان کشانیده است!

پس آنچه که مویخبات تکوین و تداوم و استمرار خط انحصار گر ها و سلطه جو ها می گردید، همین ناخود آگاهی و غیبت توده های بی شکل دور از صحنه بود و همین امر سبب گشت تا هرگونه اصالتی از حرکت ایشان سلب شده و به بت های ثلاثه که پیوسته در سه صورت املیسم و فکلیسم و امپریالیسم تجلی می یافتند سپرده شود. آری، بدون شک تداوم بخش حرکت این بت ها، توده های ناخود آگاهند، چرا که در قاموس هستی تنها انسان است که اصل بوده و مرکز حرکت پیکان تکامل واقع گردیده و اگر اندکی از این مسیر منحرف گردد، معلول هایی چون املیسم و فکلیسم و امپریالیسم بار خواهد آورد. از اینرو چه فکلیسم چه املیسم و چه امپریالیسم، تنها معلول هایی از حرکت ناخود آگاهانه انسانها و این نمودها تنها نماهایی از "بود" یعنی توده ها می باشند. هر یک از این نماها در بستر تاریخ در مقاطعی به تنهایی بر خلقها حاکمیت می گزیده اند و زمینه ساز پیدایش دیگری می گشته اند. بر خلاف آنچه به ذهن خطور می کند، املیسم، فکلیسم و امپریالیسم، پدیده های دوران معاصر نیستند، بلکه همواره در طول تاریخ از غیبت توده ها در صحنه استفاده جسته و بر سر کسب سلطه بر خلقها، بینشان شاننازها و جدل ها و تنازعاتی برقرار بوده است. پیوسته جنگ

\* - "و نریدان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم الائم و نجعلهم الوارثین". (۵ - قصص)

نوگرایی و کهنه گرایی ( فکلیسم و املیسم ) تضادهای داخلی را آنقدر رشد میداده که زمینه را برای حاکمیت امپریالیسم ( قدرت سلطه جوی خارجی ) فراهم میآورده است. در عمق تاریخ اگر به کنکاش بپردازیم، امپریالیسم را در صورتیهای مختلف همواره در صحنه حاضر می بینیم. گاه امپراطوری ایران و گاه رم گاه اسکندر و گاه جنگیز، دورانی هستند و زمانی استانی، سالیانی دراز انگلیس و ازم اینک آمریکا. لذا هیچگاه نمی توان مقطعی از تاریخ را بیاد آورد که از ترک تازی و سلطه گری اثر قدرت ها و امپریالیست ها آسوده خاطر بوده باشد.

اما آنچه که همواره سبب نفوذ و حاکمیت قدرتهای بزرگ خارجی بر خلق ها می گشته، همانا عوامل داخلی یا تضادها و جدال های بین املیسم و فکلیسم بوده است، فریبی بزرگ که جز تحمیل توده ها، ایجاد یاس در آنان، سکونت دادن همیشگی شان در واهه های شور و بیخبری، دور نگه داشتن از صحنه تعیین سرنوشت خود، انحراف مسیر حرکتشان از جهت گیری بسوی رهائی و هدایت و فلاح، سوق دادنش به ذلت و اسارت نتیجه ای در بر نداشته است. اینست که بزرگترین قربانی جنگ و شانتاز بین اینها توده هایند، و هیچگاه به توده ها فرصت و رخصت رهائی از حصارهای منحوس و منحرفشان را نداده اند و پیوسته نگاه و گزاشات آنان را از مسیر واقعی و اصولی به جنگ های جیدر نعمتی خویش منحرف ساخته اند. این سه چهره که در یک ماهیت انحصارگرایانه مشترکند، تلاششان را در جهت استقرار بخشیدن به حاکمیت منحوس خویش بر توده ها در سه شیوه و سه بستر و سه صحنه صورت می دهند. چه هر یک، یکی از فرهنگ و ادبیات نیرومند خلق را دارا بوده، لذا در صورت های متفاوت، این فرهنگ و ادبیات انحرافی را به توده ها که بستر ساز حاکمیت شانند، تزریق و تحمیل می نمایند. املیسم همیشه "تحلیل" را سلاح حاکمیت خویش بر توده ها قرار داده است، در حالیکه فکلیسم را بیشتر در کار برد سلاح "تبلیغ" و "تهدید" و "تحمیل" حربه های برانش بوده اند. املیسم با القاء پندارهای ذهنی و پوچ خود، با ابداع مذاهب تابوئی و دگم و نیز با انحراف مکاتب و ادیان اصیل، خلق ها را در شکل کهنه استحمار نموده و حرکت تکاملی شان را به جنبشی دورانی و پوچ که نتیجه ای جز تحجر و سکون و رکود ندارد مدید می سازد. فکلیسم با طرح مسئله نوگرایی، ترقی، تمدن، تجدد و تحول و دگرگونی در مقابل السقائات املیسم، توده ها را به خود جذب نموده و آنها را در مسیر انحرافی خویش به حرکت وامیدارد و از آنجائی که این دو حرکت جز مانعی بزرگ در راه خود آگاهی توده ها و کسب استقلال حرکتی شان نیستند، زمینه را برای ورود و نفوذ امپریالیسم یا قدرت خارجی مهیا می سازند و خود به مثابه موتورهای هستند که از درون توده ها بکار افتاده و زمینه داخلی را برای نفوذ و تسلط سلطه قدرت خارجی مساعد می-

سازند. از اینروست که هیچگاه انحصارگر خارجی ( امپریالیسم ) موفق به حاکمیت گزیدن به توده ها نمی گشته، مگر آنگاه که تضادها و جدالهای انحصارگران داخلی ( فکلیسم و املیسم ) روی توده ها را از صحنه و راه بسوی تحقق تاریخ وارثیت برگردانده، و به راست یا به چپ متوجه ساخته و راست رویها و چپ رویها را بیار آورده اند.

اما چگونه میتوان با این سه بت ثلاثه و این سه مانع اصلی، که فراراه صیوریت و تکامل خلق ها قرار گرفته اند مبارزه ای اصولی را شکل بخشید؟ اولین مسئله ای که در این رابطه ضرورت طرح می یابد، آنست که پیشگامان مردمی، که درد توده ها را می فهمند و نجات توده ها آرمان و ایده آلشان را تشکیل میدهد، توده ها را اساس قرار داده و تنها برای آنان اصالت قائل شوند و بر مبنای اصالت قائل شدن به توده ها بر آنان تکیه کنند، نه اینکه در سایه اصالت بخشیدن به یکی از بت ها، توده ها را تکیه حرکتیشان سازند. چه در صورت اصالت دادن به بعد افولتی، حتی حرکت را با تکیه بر توده ها آغازیدن بدون شک در خدمت امپریالیسم در خواهد آمد. درجه تضادهای پیشگامان باید که بر مبنای حرکت توده ها، که یگانه معیار اصالت تعیین می گردد. بدین ترتیب که هر کدام از بت های سه گانه نسبت به قدرت جلوگیری شان از حرکت اصولی توده ها، عمده اصلی و فزعی شوند. مثلاً امپریالیسم که بزرگترین سد و مانع رشد توده ها می باشد، همواره در رابطه با خلق ها تضاد عمده شان را می سازد. لهذا در رابطه درونی، باید نگریست که کدامیک از دو پارامتر فکلیسم و املیسم، حاکم بر اندیشه های توده ها بوده و از درون آنان را بدینال انحصارگرایهای خویش میکشاند و موجبات نفوذ تضاد عمده را فراهم می آورند؟ بعنوان مثال هیچگاه نمی توان در اقلیمی چون فرانسه و آلمان مسئله استحمار کهنه یا املیسم را تضاد اصلی خلق های آن دیار گرفت، چون آن ادبیاتی که اذهان آنان را مسخر ساخته، نه افکار املیستی یا استحمار کهنه، بلکه اندیشه های فکلیستی و نوگرایانه میباشد. لذا باید با توجه به شرایط زمانی و موقعیت مکانی به درجه بندی تضادها همت گمارد. چرا که در شرایط زمانی حاکمیت رضا خان در ایران، این استحمار نو و تجدد گرایی و فکلیسم بود که خلقها را به ریفه و اسارتی نو و پیچیده می کشاند و تضاد اصلی شان را تشکیل میداد. لذا در آن مقطع شعار کسروی در رابطه با استحمار کهنه بعنوان تضاد اصلی صورتی بس انحرافی داشت و اصولاً خیانتی ناخود آگاهانه به خلق ها محسوب می گردد. در حالیکه در آنگاه اگر حمله ای و انتقادی نیز به استحمار کهنه و املیسم وارد بود، بدان جهت صورت می گرفت که املیسم زمینه ساز حاکمیت فکلیسم رضاخانی گشت. در حال حاضر نیز این املیسم است که زمینه ساز حاکمیت فکلیسم نوع مذهبی می شود. چه، در هر دوران تاریخ، یکی از این دو حاکم می گشته و با انحصار طلبی ها و ترک تازی های خویش، خلقها را از خود

مایوس و دلزده می ساخته و در شرایطی که پیشگامان در جلوی صفوف خلق حضور نداشتند، آنها را بسوی جناح دیگر متماثل می کرده است. بدینسان همیشه املیسم زمینه ساز فکلیسم و بالعکس فکلیسم، زمینه ساز املیسم بوده است و درنهایت هر دو زمینه ساز امپریالیسم!

لہذا مسئله ای باقی است، و آن اینکه تا چه هنگام ضرورت تعیین و درجه بندی تضادها وجود دارد؟ بدیهی است تا زمانی که توده ها این سه جت ثلاثه را در منی بسنگ کینه خویش نگرفتند، تا آن گاه که، خلق ها، در میقات "خود" حقیقی شان رانیابند و زنگارها و رسوباتی را که این بت های ثلاثه بر وجودشان سایه افکن ساخته اند، از خویش نزدایند. با طی پروسه طواف منی و منی تا عرفات و عرفات تا مشعر، خود آگاهی کسب نکنند و در مشعر شناخت و شعور مسلح به ریگ ها و سنگ ها و سلاحها برای رزمی بت ها و جمرات نگردند، این اهریمنان اگر هم در مقاطعی از صحنه کنار زده شوند، باز در شکلی و صورتی جدید باز خواهند گشت و توده ها را به ربه و اسارت خود گرفتار خواهند ساخت. از همین روستکه مسیر حقیقی و بستر اصولی حرکت توده ها در یک پروسه دو مرحله ای شکل می گیرد که یک مرحله از میقات آغاز و به مشعر ختم می گردد و مرحله بعدی که از اواخر مشعر شروع و در منی با رزمی جمرات پایان می پذیرد.\*

بنابراین اولین مسئولیت پیشگامان مردمی آنست که تشخیص دهند آیا توده ها بستر حقیقی شان حرکت می کنند؟ و اگر چنین است در کدامین منزل قرار دارند. یعنی شرایط فعلی شان چیست؟ و در مرحله ای که قرار دارند، مانع اصلی و اساسی در سر راه حرکتشان کدام است؟ چرا که در ظل شناخت مانع اصلی است که مرحله اول حرکت توده ها مشخص میگردد. توده هایی که به خود آگاهی و شعور دست نیافته اند، طبعا هنوز در مرحله میقات تا مشعرند و برای نیل به مشعر باید پروسه ای چند منزلی را که عبارتست از میقات، طواف، منی و عرفات طی نمایند، تا منای حقیقی از برایشان حاصل گردد. چه بسیار در تاریخ دیده شده که توده ها در طی مرحله میقات مشعر، گاه در میانه راه به رزمی یکی از جمرات پرداخته، بدون آنکه رزمی دیگری را مدنظر قرار دهند و همان رزمی اول زمینه ساز حاکمیت بت بعدی شده و این یکی حرکت رشدی خلق ها را به انحراف و کج روی دچار ساخته و آنها را از حرکت بسوی مشعر باز داشته است. بدینگونه ادبیات ها و فرهنگ ها و نمایشهای عامل باز دارنده حرکت خلق ها گشته و مسیرشان را از بستر اصولی تغییر میداده و در خدمت خود در می آورده اند.

سراسر تاریخ بشری مشحون و ملو است از جدالهای داخلی بین املیسم و فکلیسم در هنگامی که توده ها، در مسیر میقات تا مشعر قرار داشته و بر آن بوده اند که تمامی جمرات و بت ها

\* - توده ها در مشعر است که پس از خود آگاهی و کسب شعور به جمع آوری ریگ ها برای رزمی جمرات می پردازند.

را رزمی کنند اما در این مرحله، جدال های فوق سبب می گشته اند که توده در میانه راه به مسائل انحرافی و غیر اصولی سرگرم شده و در ورطه بی خبری بیافتند. تا بدان حد که از صحنه کاملاً کنار کشیده و میدان را برای بت های ثلاثه خالی نمایند. لذا ستکه هر حرکت، نگاه، سخن، نوشته، پیام، فتوا، قدم، قلم، تهدید، تبلیغ چه در لوای پیام و دعوت پیامبران، چه در ندای مستکبران حاکم بر تاریخ، اگر باعث شود که نگاه توده ها به راست و چپ گرایش یابد و زمینه خروج شان را از صحنه فراهم کند، علاوه بر آنکه بستر ساز حاکمیت بت اولی، انحصارگر خارجی است با حاکم گرداندن بت ثانوی (فکلیسم) و بت کینه (املیسم) ضربه و زخمی خواهد بود، بر سر توده ها. اگر استبداد و استعمار تقبیح می گردند، تنها بخاطر آنست که توده ها را از شرکت در صحنه و روابط اجتماع و مسیر حرکت باز داشته و نگاه آنانرا به سمت های انحرافی گرایش می دهند. اگر استثمار منفور است و لزوم بر طرف نمودن آن حیاتی است، تنها بدین علت است که توده ها را بخود سرگرم سازد و نگاهشان را منحرف گرداند. بدینگونه است که علت پیدایش استعمار و استثمار و استثمار جز در این گرایش های انحرافی توده ها ریشه ندارند.

از این رو در شناخت و تعیین تضادها، پیشگام باید که بر مبنای اصالت قائل شدن برای حرکت و سیلان توده ها به عنوان بعد بالنده تاریخ، موانعی را که بر سر راه حرکت توده از میقات تا مشعر وجود دارند، به عنوان تضاد خلق ها مدنظر قرار دهند. با این دیدگاه بت اولی یا عمده امپریالیسم قرار می گیرد. بدانجهت که سیطره و سلطه مانع بزرگ و اولی جز بر اساس زمینه های مساعد درونی که فکلیسم و املیسم در توده ها بوجود آورده اند تحقق نمی یابد. لذا متناسب با شرایط و موقعیت زمانی-مکانی، تضادهای اصلی و فرعی و یا بت های کهنه و نو خلق ها، که باید رزمی گردند، تعیین می شوند. آنگاه که املیسم حاکم است و زمینه ساز امپریالیسم، طبعا بت کهنه است و فو لیبرالیسم یا فکلیسم، و اگر فکلیسم بر خلق ها حاکمیت گیرد و بستر ساز حاکمیت امپریالیسم گشت، او بت کهنه است و املیسم بت نو.

اما نکته ای که دیگر بار باید بدان تاکید ورزید این است که املیسم و فکلیسم هر دو زمینه ساز حاکمیت دیگر بوده و امپریالیسم هر زمان سعی داشته که بر اساس یکی از اینها حاکمیت خود را برقرار سازد، تا زمانی که توده های خود آگاه در صحنه حاضر نیستند و خلا پیشگام وجود دارد، حاکمیت یکی از این دو اجتناب ناپذیر است و حاکمیت امپریالیسم نیز حتمی، چه در طول تاریخ وجود یکی از این دو گرایش در مردم، زمینه را برای حاکمیت گرایش دیگر فراهم می ساخته است. هنگامیکه املیسم در زمان مشروطه و بعد از آن با ایجاد پاس و دل زدگی در توده ها، زمینه ساز حاکمیت فکلیسم می شود، (فکلیسم رضاخانی) توده ها را مدت کوتاهی بدست املیسم

سوق داده و سپس فکلیسم محمد رضا شاهی جانشین آن شده و بستر ساز حاکمیت املیسم فعلی . گردد ، لحظه ای صحنه از وجود اینان خالی نبوده است . اگر گهگاهی خلق ها خود در پاره ای مناطق به طحنه باز می گشته اند ، بسیار زود با تنائی هر دو جناح سرکوب گشته و کنار زده می شدند . بعلاوه این دو در زمانی که حاکمیت بر اذهان و سرنوشت خلق ها داشته اند ، اساس سلطه و سطوره امپریالیسم نیز قرار می گرفته اند ، مثلاً " املیسم قاجاری ایاس تجاوز گریهای امپریالیسم روسیه و فکلیسم رضا خانی سلاح حاکمیت امپریالیسم انگلیس و یا فکلیسم محمد رضا شاه بستر حاکمیت امپریالیسم آمریکا قرار گرفت .

**نتیجه: اولاً** بدترین آفت حرکت و سیلان تکاملی انسان ها ، استعمار است ، نه استثمار و نه استعمار ، چه این خود زمینه ساز پیدایش تمامی نهادهای انحرافی در زندگی بشر ، منجمله دو نهاد ( املیسم و فکلیسم ) فوق است . چرا که استعمار عبارتست از : تلاش املیسم و فکلیسم در جهت منحرف کردن نگاه توده ها نسبت به بستر اصولی سیلان و حرکت . ثانیاً استعمار در دو شکل نو و کهنه تجلی می یابد . املیسم با کهنه گرایی ، توده را مسخ و تحمیق و استعمار می کند و فکلیسم با نوگرایی و تجدید طلبی . ثالثاً ، استعمار در هر دو شکل نو و کهنه اش زمینه ساز حاکمیت امپریالیسم است . رابعاً ، استعمار کهنه و استعمار نو ، دو روی یک سکه اند ، چه هر دو با دو شیوه ، و در دو ظاهر و شکل ، سکه انحراف و تحمیق و تخدیر توده ها را ضرب کرده ، که این سکه در بازار مکاره امپریالیسم ، ارزشی مافوق ارزش ها دارد . خامساً ، راه رهایی توده ها پیمودن مسیر میقات تا مشعر در سایه خود آگاهی و مقابله کردن با استعمار است سادساً ، باید که با هر مانع و سدی در مراحل مختلف حرکتی توده ها مقابله کرد در این روند از هر تنش و تضاد و حرکتی جدالی در حاکمیت انحرافی املیسم و فکلیسم و امپریالیسم برای خود آگاه ساختن توده ها استفاده نمود . اما نه آنکه خود را در درون تضادهای این دو غرق ساخت و در آخر هم خواه ناخواه بخدمت یکی از آنها درآمد . بلکه تنها در جهت سوار کردن توده ها بر مسیر و بستر حقیقی حرکتشان ، باید اینها را مورد استفاده قرار داد . اینک با نگاهی به اوضاع درهم ریخته کشورمان و جنگ و جدالهای فکلیسم و املیسم قدرت طلب و انحصار گر در می یابیم ، که این تنش ها و جدال ها نتیجه ای جز واخوردگی و یاس توده ها و بستر سازی برای حاکمیت امپریالیسم در بر ندارد . و می بینیم که حاکمیت کوتاه مدت املیسم چنان نتایج مخرب و خطرناکی در توده های ما بجای نهاده است که دارد آنها را از دامن املیسم به ورطه لیبرالیسم سوق میدهد . نزدیک به دو سال حاکمیت خشن و انحصار گرایانه و غلط املیسم چنان توده را مایوس و واخورده کرده ، که تمامی سوابق سازش کارانه و غیر خلقی فکلیسم را بدست فراموشی سپرده و به غلط و ناخود آگاه در جهت حاکمیت او می کوشد . لذا باید آگاه بود که رشد تضادهای بین این دو به حاکمیت نهائی هریک بیانجامد

زمینه ساز حاکمیت دیگری است . چه اگر در این جنگ فکلیسم پیروز شد و حاکمیت گزید ، خود بخود زمینه ای را برای حاکمیت مجدد املیسم در آینده فراهم خواهد ساخت ، بهمان گونه که فکلیسم محمد رضا شاهی بستر ساز حاکمیت املیسم و ارتجاع فعلی گشته و ایسن نیز به نوبه خود ، جاده صاف کن حاکمیت فکلیسم می گردد و در آینده نیز این روند ادامه خواهد یافت . بنابراین تنها راه نجات از این مسیر انحرافی آنست که توده ها را برای مخالفت با این دو و در نهایت جنگ با امپریالیسم تقویت نمود و تقویت توده ها میسر نیست ، مگر با الهای شعور و خود آگاهی به آنان . خود آگاهی توده ها نیز ممکن نیست مگر آنکه قشری پیشگام و پیشتاز بهمنای واقعی کلمه بوجود آید که تمام تلاش ها ، حرکت ها ، قلم ها ، قدم ها ، سرمایه ها ، افکار و نگاههای خویش را در این قرار دهند که راه میقات تا مشعر مورد توجه و تحت نگاه توده ها قرار گیرد . در این راه دو کار باید کرد : یا نگاه توده ها را بدین مسیر متوجه ساخت و یا با روشن کردن راه ، که اکنون هاله ای از ابهام و تناقض و اختلاف مسیرش را فرا گرفته ، زمینه ای فراهم ساخت که توده ها خواه ناخواه آنرا دیده و به آن توجه کنند اما با کمال تأسف مشاهده می شود که هنوز هم بعضی از نیروهای مترقی ، با تقویت یکی از جناح های مزبور سعی در تضعیف جناح دیگر دارند ، که این مسیر کاملاً خلاف جهت اصولی و حقیقی حرکت پیشگام است !

هشیار باشیم که شعارهای نوگرایانه فکلیسم فریبمان ندهد ، چرا که این شعارهای مردمی و تجدید طلبانه تنها به مثابه سلاح های دروغین و فریبی هستند که توده ها را زیر یوغ حاکمیت شوم خویش کشند و چهره راستین حرکتشان را مخدوش سازند . و چه فاجعه انگیز خواهد بود که نه تنها توده ها ، بلکه پیشگامان شان نیز زمینه ساز این سلطه و سیطره انحرافی گردند . بهوش باشیم ، در مرحله فعلی که مرحله درگیری و برخورد این دو گرایش است و حساسترین و خطرناک ترین مرحله شبهه ساز و مسخ کننده توده هاست ، با افتادن در مسیر این جریان و یا جریان دیگر در حصار و چهار چوب این جدال ها ، گرفتار نشویم بلکه تنها و تنها بر توده ها تکیه کنیم و بکوشیم که توده ها را خود آگاهی بخشیده و مستقیماً در صحنه حاضر کنیم ، چه هنگامیکه توده در صحنه حضور یابد ، فکلیسم و املیسم و امپریالیسم هر سه راهی و جهتی جز بسوی زیاله دان تاریخ نخواهند داشت . بدین امید ، که در شرایط فعلی که امپریالیسم از خارج می تازد و املیسم و فکلیسم در داخل می ستیزند ، تمام نیروهایی که داعیه نجات خلق را دارند و محرومیت های خلق انگیزه حرکتشان و رهائی خلق ها از چنگال سه بت حاکم بر تاریخ آرمان و هدف پویشان است ، مسیر جهت اصولی حرکتشان را بیابند و در پناه آن شبهه ها و تضادهای دروغین کنونی را هر چه بیشتر بکاهند ،

## قیام جنگل

این دردمند همیشه بیدار توده های تحت ستم و زحمتکش را  
این منادی همیشه پر خروش نیازها و آرمانهای رهاغیش  
توده ای! این خروس بی محل فریاد برآورده در دل شب های  
تاریک نیرنگستان!

این عاصی بزرگی که به جنگل روح و به جنگلیان ناخود  
آگاه و سکون گرفته و گرفتار آمده در مرداب جهل و رکود و بی  
خبری با انگیزه عصیان و مبارزه و قیام ... و شور مبارزه اعطا  
کرد!

این قامت استوار و راستای شکست ناپذیری را، که پایمردی  
و ستیزش با خناسان به وسعت تمامی جنگلهای تاریخ بود و بیکار  
دیگر حماسه طبرستانیان را از اعماق تاریخ ذاکر گردید و ردالت  
و ددمنشی سلطه گران و مزدوران را هر چه کوبنده تر بر فرق  
تاریخ کوبید!

این یادآوری را که سر از پیکر جدا شده اش در پیشگاه و  
محضر رضاخان جلاد، ذاکر مظلومیت انقلابی حسین در بارگاه  
یزید و نمایشگر خط سرخ حرکت های بیلیان تمامی اعصار در برابر  
قاسیلان تمامی ادوار است!

و این شهید شاهد، این گواه راستین، این تداوم بخشنده  
خط سرخ ...

و این ...!

را، بگوئیم که در سالروز شهادتش نگاهی واقع گرایانه و  
صادقانه و بدور از هر گونه تعصب و تنگ نظری، بیافکنیم و ره  
آوردهای خونبار مبارزاتش را در کوله بار مشحون از ره آورد خویش  
در کنار تجربیاتی که از مبارزات خونین سایر خلقها گرد آورده ایم،  
پشتوانه حرکتمان سازیم. و شخصیت والا و اسوه گوندش را  
الگو و نمونه و معالیمی فراراه خود سازی خویش و صداقت و خلوص  
انقلابیش را معیار ارزش گذاری بر حرکت مان، و نیز ضعف های  
قیامش را چونان چراغی بر سر راه صعب العبور و تاریک خویش  
بگیریم و دیگر بار آنان را تجربه نکنیم که آزمون را آزمودن  
خط است!

### شرایط تاریخی نضج قیام جنگل:

۱- بی و اساسی ترین اصلی که در بررسی جایگاه مبارزاتی  
و ارزش گذاری انقلابی بر نهضتها و جنبشها، باید مدنظر قرار  
گیرد شناخت بزمیت زمانی و شرایط تاریخی، شکل گیری و انجام  
آن نهضتها و جنبشهاست. چرا که درک صحیح و همه جانبه  
مبارزات، رزمدها و برخوردها در گرو قرار دادن آنان در  
سیر تاریخ است، در غیر این صورت با جدا کردن مبارزه از

زمان و شرایط اجتماعی انجام آن، تنها یک سلسله قصه ها و  
داستانها و اسطوره هایی بکف خواهند آمد، که تنها برای به  
غلیان در آوردن احساسات قهرمانپرستانه و پرکردن لحظات خالی  
بکار خواهند آمد! بموازاتی که نهضتها و انقلابات و جنبشها از  
تاریخ منفک گردند، صورتی مسخ شده و تخیلی خواهند یافت  
و یا بصورت شخصیت پرستی و قهرمان سازی جلوه خواهند نمود.  
سایراین، باید بررسی نمود که نهضتها هر یک در بستر  
تاریخ، تا چه میزان توانسته اند متناسب با شرایط اجتماعی  
برخوردی انقلابی، اصولی و سازنده داشته باشند و در جهت  
صیوررت انسان و تکامل اجتماع و اصلاح مسیر تاریخ، به موضع  
گیری و تعیین شیوه مبارزاتی مناسب دست یازید. از اینروستکه  
برای بررسی حرکت میرزا کوچک خان و تعیین ارزش تاریخی و  
مبارزاتی اش در بین نهضتهای رهاغیش توده ای، باید آنرا  
در طرف زمانی - مکانی اش به تحلیل کشاند. چه شناخت کوچک  
خان، جز با درک و شناخت واقع گرایانه زمان انجام مبارزات  
سردار جنگل میسر نیست. و شیوه و برخورد کوچک خان، با  
تاریخ است که اهمیت و ارزش نهضت او را در جریان تاریخ  
توده ها مشخص میسازد. لذا کوچک خان و تاریخ در رابطه ای  
تنگاتنگ، منشاء بسیاری از درسها و سرمشقها برای قیامها و  
حرکتهای توده ای خواهد بود.

### الف - شرایط جهانی، در زمان میرزا کوچک خان

نگاهی کوتاه به تاریخ، زمان قیام میرزا را مقارن با سالهای  
جریان جنگ اول جهانی نشان خواهد داد. سالهایی که هنوز  
در پرده ابهامند و چهره توده ها در آن لنگ است.\*

در باب اوضاع جهانی پس از جنگ دوم جهانی، بسیار  
سخنهای گفته و کتابها نوشته شده، که در آنها، تغییر و تحولات  
کشورهای متروپل و مستعمره، به موازات یکدیگر به تحلیل و تبیین  
کشیده شده است. اما در باره وضعیت مستعمرات و کشورهای  
تحت سلطه استعماری، پس از جنگ اول جهانی، تاکنون مکرر  
سخن به میان آمده و اگر حرفی از این دوران بر زبان تاریخ  
جاری گشته، تنها حال استعمارگران و متروپلها را واگو کرده  
است. اما با اینحال چهره خلقها و مبارزاتشان را میتوان، با  
عطف توجه بیشتر و تحلیل موکافانه تر در فعل و انفعالات جهانی  
و آثار بازمانده از آنان، دریافت نمود. زیرا بدون شک همانگونه  
که جنگ در اوضاع سلطه گران عامل تغییرات و دگرگونیهای بسیار  
گشت، در احوال کشورهای تحت سلطه نیز تحولاتی وسیع بار  
آورد. جهان قبل از جنگ دوم جهانی به دو قطب کاملاً مجزا

\* - قیام جنگل به رهبری میرزا یونس معروف به میرزا  
کوچک خان در جریان دومین سال گذشت از جنگ جهانی اول  
مقارن با سال ۱۲۹۴ هجری شمسی آغاز شد و هفت سال بطول  
انجامید.



تقسیم گشته بود. در یک سو کشورهای استعمارگر قرار داشتند که با تکیه بر قدرت و توانایی نظامی - اقتصادی خویش اقطار عالم را به زیر مهمیز کشیده و تعالی سرزمینهای آسیائی، آفریقائی، آمریکای جنوبی را به تناسب قدرت خویش در ظل توافق ها و قراردادهای غیر رسمی و حتی رسمی، بین خود تقسیم کرده بودند و در سوی دیگر مناطق تحت ستم واقع بودند که در سلطه و حاکمیت نام و کامل استعمارگران بسر میبردند. حاکمیتی که در ظل سلاح و زور سرنیزه شکل مییافت. بسیاری از سرزمینهای جهان زیر یوغ استعمار یگانه و برتر جهان یعنی بریتانیای کبیر (۱۱) روزگار می گذراند. قسمت های بزرگی از دنیا را فرانسه در چنگال سبانه خویش داشت، امپراطوری روسیه نیز بر سرزمینهای اطرافش در ظل سیاستی تجاوزکارانه غالبیت یافته بود. آمریکا بر کشورهای آمریکای لاتین و امپراطوری عثمانی بر سرزمینهای عرب و ایتالیا و اسپانیا و پرتغال نیز بر قسمتهای دیگر حکومت می راندند. جنگ بین الملل اول، جنگی استعماری بود که در سرزمین استعمارگران یعنی اروپا رخ داد. و با برجای نهادن خسارات و تلفات بسیار موحش و عظیمی، موازنه های استعماری را درهم ریخت. در هم ریخته شدن موازنه های استعماری و دگرگونی آن و وضعی که استعمارگران بر اثر جنگ یافته بودند، با توجه به اثراتی که وقوع انقلاب اکتبر روسیه در سال ۱۹۱۷ بر خلقهای جهان نهاد، پایه های حاکمیت متروپولی و تزلزل ناپذیر استعمارگران را به لرزه درآورد و ثباتهای تحمیلی متزلزل گردیدند. گرچه جنگ جهانی اول بسان جنگ جهانی دوم آتش خودآگاهی خلقهای تحت سلطه را فروزان ساخت، و آنها را بر علیه استعمار سیاه اروپائی آنطور که باید و شاید برنخیزاند. لیکن در این میان در گوشه و کنار نهضتهائی پا گرفتند که بیاوردن شان جرعه های خودآگاهی را در ضمیر خلقهای محروم نوید و بشارت میدادند. این جرعه ها بیشتر از سنگ چخماق آن دسته از مستعمرات و مناطق تحت سلطه یی زده شدند که نسبت به سایر خلقهای جهان گرسنه از تاریخ و فرهنگی غنی تر و سابقه ای مبارزاتی برخوردار بودند. بعنوان مثال میتوان نهضت رهائی بخش هندوستان و نهضت های پا گرفته در شمال آفریقا را بر شمرد که در این حرکت ها عموماً "مستقیم و غیر مستقیم ملهم از پویش ضد استعماری سید جمال، این بنیانگذار مبارزات ضد استعماری در جهان بودند. مقارن با ایام جنگ جهانی اول نهضت های بظاهر آزادخواهانه عمدتاً "به دو دسته تقسیم میشدند که دسته اول در صورتی ضد استعمار غربی و دسته دوم در شکل ضد سلطه امپراطوری عثمانی نمود می یافت. ماهیت مبارزاتی دسته دوم بر همگان عیان است. زیرا این نهضتها که عمدتاً "قالبی ناسیونالیستی داشتند، با همیاری عمال استعمار بوجود آمده بودند تا هر چه زودتر شر امپراطوری عثمانی را از سر استعمارگران غربی کنده و مناطق آزاد شده را به زیر یوغ خویش درآورند. لیکن آن دسته از نهضت های اصیل هم که بمراسی برای آزاد شدن از قیود بندگی به امر مبارزه اشتغال داشتند

بجهت فقدان تجربیات مبارزاتی و عدم برخورداری از یک شیوه مبارزاتی علمی و نیز به علت کم استحکام بودن پایه های ایدئولوژیک و قوام نیافتن آن هیچکدام نتوانستند آنچنان موفقیتی که دست ضد خلق را از سر توده های محروم و ستمدیده یکباره کوتاه گردانند، کسب کنند \*.

لذا آنچه که بیش از همه در باب اوضاع جهان پس از جنگ جهانی اول صادق است، همانا قرار گرفتن بخش عظیمی از کشورهای تحت سلطه جهانی زیر یوغ استعمار غربی و حاکمیت کمابیش بلا منارح استعمارگران سلطه جو بر جهان گرسنه، میباشد. کشور ما، گرچه هیچگاه به صورت یک مستعمره رسمی در نیامد، اما درجه نفوذ و شدت اعمال حاکمیت استعمارگران بگونه ای بود که شرایط آن هیچ دستکمی از مستعمرات رسمی و علنی نداشت. سالیان دراز، دو استعمارگر بزرگ جهانی، امپراطوری انگلیس و روسیه تزاری در رابطه ای رقابت آمیز با یکدیگر، ایران را صحنه سیاستهای تجاوزکارانه و استعمارگرانه خویش قرار داده بودند. در این میان قدرت برتر انگلیس، توانسته بود که امتیاز مجاورت و هم مرزی روسیه با ایران را خنثی ساخته و متقابلاً از بلعیده شدن ایران به کام این کشور مانع بعمل آورد. بگونه ای که در قرارداد ۱۹۱۱ که بین امپراطوری انگلیس و روسیه تزاری منعقد گردید، کشور به مناطق نفوذ شمالی و جنوبی و نیز منطقه بیطرف تقسیم گردید؛ که تکه شمالی تحت تسلط روس و قسمت جنوبی تحت حاکمیت انگلیس درآمد. بدینسان، در صورتی دیپلماتیک این دو غول جهانی وجود یکدیگر را تحمل کرده و متحداً بر علیه خلقهای بیپاخاسته ایران که حاکمیت استعمار و استبداد را در ظل قیام مشروطیت بخطر انداخته بود، موضع گرفتند. دهها سال قبل از جنگ جهانی اول و قبل از آنکه سایر خلقها نهضت های آزادیخواهانه خویش را بپا غازند، توده های محروم ایران عصیان و سیلان خویش را تحت شعار و هدف مشروطه خواهی آغاز نمودند و نقطه شروع یک انقلاب توده ای اصیل را بنا نهادند و نتوانستند در صف خلقها و در برابر حرکتی چون انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب صنعتی انگلیس و انقلاب سیاسی آمریکا، انقلابی خلقی و مردمی برپا کنند. اما انقلابی که با فرزندان دلاور چون ستارخان، باقرخان و رهبرانی صادق و مردمی چون طباطبائی، کاظم خراسانی و متفکرانی چون سید جمال و روشنفکرانی چون صوراسرافیل توانست شکل گیرد و در حرکت خلقها جایگاه ویژه خود را بیابد، بدلیل ضعفهایی که دامگیرش بود و روندی مسخ آمیز و انحطاطی، پژمرده شده و



\* - علم مبارزه و دانش انقلاب، بیش از هر چیز در ظل برخورد اصولی نمودن با ایدئولوژی و فرهنگی که مبارزه با تکیه بر آن جریان دارد، بگف می آید. و علاوه بر آن استفاده خلاق از تجربیات مبارزاتی سایر خلقها و نیز درسهایی که در ظل برخورد با موانع و مشکلات در ضمن مبارزه کسب میشوند، علم مبارزه را شکل سیستماتیک تر و منظم تری می بخشد.

انگلستان نیز بخوبی از خلاء روسیه در ایران استفاده کرد و با تحمیل قراردادهای مختلف سعی در اعمال حاکمیت مطلق خویش بر کشور نمود. شومترین و اسارت آورترین قراردادی که انگلیس قصد تحمیلش را بر ایران داشت، قرارداد ۱۹۱۹ معروف به قرارداد وثوق الدوله بود که بنا بنوشته روزنامه های غربی معنایی جز فروش کشور به نازلترین بهای ممکن، به این خدار جهانخواه را نداشت.

### قیام سردار جنگل و ویژگیهای آن:

نهضت میرزا کوچک، در ظل شیوه مبارزاتی مسلحانه اش، گرچه در کنار و همزمان با قیام خیابانی و پسیان قرار می گیرد، اما به دلیل ویژگیهای خاصی که دارد، جایگاه اخلاقی و برجستگی ویژه ای در میان آنان می یابد که این ویژگیها به اندیشه، خط مبارزاتی، اهداف و آرمان میرزا بازگشت پیدا میکند. افکار و اندیشه های میرزا و بالطبع خط مبارزاتی بعنوان بنیانگذار ولیدر نهضت جنگل و "دولت گیلان" بیش از خیابانی و پسیان ملموس و متأثر از مکتب اسلام و ایدئولوژی غنی و مرفعی اسلامی بود. تا بدان اندازه که کوچک خان اسلام را بعنوان بستر رهایی بخش و نجات دهنده توده ها دانسته و از آن در جهت رهائی توده ها سود می جست، در این مسیر، خط او ادامه خطی بود که سید جمال الدین تحت شعار سلفیه بنیانگذار آن می باشد. اهداف و آرمانهای کوچک خان چون پسیان تنها به کسب استقلال از برای کشور محدود و خلاصه نمیشد، بلکه او در رابطه با اندیشه و ایدئولوژی اسلامیش، استقرار عدالت و برابری را هدف و آرمان نهضت و قیامش قرار داده بود. در این رابطه اگر چه خیابانی هم ایجاد عدالت و برابری را سرلوحه حرکتش داشت، اما این شعار و هدف نه بر اساس اصول حکمت اسلام، بلکه بیشتر بر پایه اندیشه های سوسیالیستی ناشی از انقلاب اکتبر استوار بود. علاوه بر اینها قیام جنگل در تاریخ مبارزات توده ها، با تکیه اصولی که به سلاح و استراتژی مبارزات مسلحانه توده ای نسود، حساسیت و صورت خاصی می یابد. چرا که اتخاذ این استراتژی در نیمه اول قرن بیستم، با توجه به آنکه تا آن زمان هنوز برگزیدن استراتژی مسلحانه توده ای در مبارزات خلقها راه نیافته بود، گشاینده راهی نو در جهت مقابله با استثمار بود، مبارزه مسلحانه توده ای سردار جنگل، عالمی برای تمام حرکت های رهایی بخش خلقی گشت و به آنان آموخت که تنها ره رهایی از چنگال شوم حاکمان غاصب جهانخواه، بر اساس بسیج توده ها و تکیه بر سلاح شکل می یابد و این میرزای جنگل بود که سلاح را نه در خدمت ضد خلق، بلکه در خدمت آرمان خلقها درآورد و آنرا بستری در جهت رشد و آگاهی خلقها قرار داد.

خصوصیت بسیار بارزی که سردار جنگل را از سایر پیشقراولان و پیشتازان مبارزات توده ای متفاوت میگرداند، صداقت انسانی و صمیمیت و خلوص انقلابی و چهره بس والای میرزاست. اگر

رنگ باخت، دو ضعف عمده انقلاب که عبارت بودند از عدم برخورداری از یک فرهنگ و ایدئولوژی و ادبیات غنی و انقلابی و نیز فقدان هژمونی اصولی و انقلابی، جهتگیری مبارزه را تغییر بخشیده و آنرا بسوی هرج و مرج و آنارشیزم و اضمحلال سوق دادند. لذا بهراتی که انقلاب به محاق میرفت، از آن رو که نتوانسته بود در ظل ادبیاتی انقلابی توده ها را باروری و خود آگاهی بخشد، چهره های توده ای کنار زده میشدند و نابودی نهضت تحت شیوه های کثیف و حیله گرانه برای دو غول جهان خوار انگلیس و روس سهل تر و عملی تر میگشت. شیوه هایی چون تفرقه توده ای، وابسته کردن و مزدور نمودن سران انقلاب خویش، مسخ ادبیات انقلاب مشروطه و وسائلی از این قبیل که هر روز بیشتر انقلاب را به صورتی پوچ و بی محتوی و تخدیر کننده سوق میدادند.

در چنین شرایطی بود که جنگ اول جهانی آغاز گشت. بعضی از متمدین مسؤل و پیشتازان و پیشگامانی که دوران مشروطیت را بیاد داشتند و از آن به یاس رسیده بودند، کوشیدند گامی در جهت زنده کردن و ادامه انقلاب مشروطیت بردارند. آنان در نظر داشتند که صورت تخدیری و قالبی نهضت مشروطیت را که در جهتی استعماری قرار داشت، کنار نهاده و ادامه گر انقلابی شوند که در اوایل تکوین و جریان خویش بر مبنای عصیان و سیلان توده ها شکل پیدا کرده بود. به این ترتیب چهره های مختلف پیشتاز تحت شیوه ها و صورتهای مختلف، عزم خویش را برای ادامه انقلاب اصیل و توده ای مشروطیت بر مبنای بسیج توده ها و مبارزات رهایی بخش جزم نمودند. چهره هایی چون مصدق و مدرس، مبارزات پارلمان تارستی را برگزیدند و شخصیت هایی چون خیابانی و پسیان و کوچک خان با تکیه بر سلاح، مبارزات مسلحانه توده ای را مناسبترین راه تشخیص دادند و بر این اساس به میدان آمدند. نخستین محرکی که عامل نهضت این پیشقراولان توده ای میگشت، همانا عدم وجود استقلال کشور بود و همین امر موجب میگشت که پیشقراولان مذکور نقطه اشتراکی برای مبارزه در راه رهایی و آزادی کشور از قید و بند اسارت ها و ربه ها دانسته باغند و این نقطه اشتراک چیزی نبود مگر شعار استقلال.

در این وهله از تاریخ کشورمان، مبارزه در جهت ضد استعماری خویش، عمدتاً "صورتی ضد انگلیسی می یافت چرا که انقلاب اکتبر روسیه این استعمارگر را از صحنه روابط استعماری خارج ساخته و انگلیس را یک تنه از میدان نمود \*.

— هنگامیکه در اکتبر ۱۹۱۷ انقلاب سوسیالیستی در شوروی به پیروزی رسید، پس از چندی، شورویها تمامی قراردادهای گذشته روسیه تزاری را با ایران ملغی و بلا اثر اعلام نمودند که البته به سرزمین هایی از ایران که توسط روسها متصرف شده بود، اشاره ای نکردید.

چه تمامی مبارزان راه خلق ها، از صداقت برخوردارند، اما گاه براساس پیچیدگیهایی که مبارزه در جریان سیلان خویش پیدا میکند، اتخاذ تاکتیک ماکیاولیستی و یا مباح شمردن وسیله در راه هدف، صداقت و تقوای انقلابی رهبران مبارزات توده‌ای را خدشه‌دار ساخته و به محاق می‌کشاند. اما چهره همیشه جاوید میرزا، از اینگونه مکدرات بدور است و صمیمیت و صداقت انقلابی و ناب میرزا کوچک‌خان را به پیکر یخ زده اش در میان برفهای غریب کوهستان و سر بریده اش در محضر رضاخان این مزدور حلقه بگوش استعمار، بهترین شاهد و گواهیست. اینست که ایمان خالصانه و صداقت بی ثباته میرزا بزرگترین پشتوانه اش در میدان مبارزه و نبرد با نمودارهایی شرک آمیز و استکباری بود. بالنهایه میتوان ویژگی حرکت میرزا کوچک‌خان را در تکیه اش به اسلام بعنوان یک ایدئولوژی، تکیه‌گاه اساسی اش به توده ها در مبارزه، مشی مبارزاتی مسلحانه توده‌ای، صداقت و ایمان انقلابی او در مبارزه، و جهت استقلال طلبانه حرکت او خلاصه نمود.

علاوه بر ویژگیهای فوق، یکی دیگر از خصوصیات برجسته نهضت جنگل و قیام کوچک‌خان همدستی و همدستانانی دشمنان خارجی و داخلی و دوستان منافق در نابود ساختنش بود، چه، بقول شاندل برای دیدن و فهم عظمت یک شخصیت، باید ببینی که دشمن و دوست تا چه اندازه در کوبیدن و نابود کردنش همدست و همراهند. شناخت دشمنانی که رویاروی نهضت جنگل قرار گرفته و دوستانی که تا واپسین لحظات به سردارشان و قیامشان وفادار ماندند، گاهی است بلند بسوی شناخت نهضت جنگل و میرزا کوچک‌خان دشمنان نهضت در چهره‌های مختلف و متفاوتی نمود می‌یابند، که از استعمار انگلیس بعنوان دشمن خارجی تا استبداد رضاخانی و منافقان دوست نما و دوستان کوتاه بین و بی وفا را در داخل در بر می‌گیرد.

دشمن خارجی قیام بزرگترین دولت استعمارگر جهانی یعنی امپراطور انگلیس بود که تا قبل از پیروزی انقلاب اکتبر و حیات داشتن روسیه تزاری در رقابت بسیار با این کشور بر سر خوان گسترده ایران بود و لذا برای پیروز شدن در این رقابت روزافزون از حکومت‌های ملوک الطوائفی در ایران پشتیبانی مینمود چرا که این سیاست همراه با شوراندن مشتی سران ضد خلقی چونان شیخ خزعل، و فتودالها و سران کردم میتواندست در گوشه و کنار ایران منافع این امپراطوری را تامین و صیانت نماید و نیز بدین ترتیب از افزایش تضاد خلق و استعمار کاسته و زمینه نابودی قیام‌های توده‌ای مسلحانه و اصلیل چون قیام جنگل را فراهم آورد. زمانیکه شوراها در روسیه پیروز شدند، در حقیقت دیگر ضرورتی موجود نبود که انگلیس سیاست سابق خود را استمرار دهد، او نیک واقف بود که با کنار کشیدن روسیه از ایران، دولت انگلیس خواهد توانست مشی جدیدی را مبتنی بر ایجاد کردن یک دولت مقتدر مرکزی پیش گیرد و با گذاشتن یک مهره

سرسپرده در راس کار تنها از یک تشکیلات حمایت بعمل آورد و متقابلاً "منافع او را هم تنها یک تشکیلات مرکزی محافظه نماید. از طرفی تاثیر قوی و عمیق یک دولت مرکزی مقتدر می‌توانست آن باشد که بسرعت نهضت‌های استقلال طلب و آزادخواهی چونان قیام جنگل به رهبری میرزا کوچک‌خان و جنبش شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و نیز حرکت کلنل محمد تقی خان پسیان را در خراسان که تقریباً "سراسر شمال ایران را فرا گرفته بود خاموش سازد و بیش از پیش انگلیس برای اجرای شیوه نوین خویش مردم را نسبت به حکومت بی کفایت قاجار بدبین کرد. و این امر کار را بسیار راحت تر می‌نمود، بخصوص آنکه احمد شاه، آخرین پادشاه سلسله قاجار نیز به سیاستهای انگلیس تمکین نموده و زیر بار دستورات و تحمیلات انگلیس نمی‌رفت.\*

اینست که انگلیس به مهره سرسپرده‌ای غیر از افراد خاندان قاجار نیاز پیدا نمود و در این رابطه رضاخان را که در خونخواری و قلدری و مزدوری مناسبترین چهره است، برگزیده و او را بقدرت رسانید و رضاخان با سرکوبی وحشیانه قیام‌های شمال کشور، و نابود کردن مدرس و در فشار قرار دادن مبارزان و آزادخواهانی چون مصدق، سنگ تمام نهاده و انتخاب درست و بجای انگلیس را اثبات نمود.

بدینسان انگلیس بر مبنای سیاست‌های ضد خلقی و دسیسه‌های استعماری خویش، که در حمایت از رضاخان، تحت شعار "ثبات و امنیت همه جانبه" نمود می‌یافت، در جهت ایجاد ثباتی مرکب در کشور گام برداشت.

ایجاد ثبات مورد نظر که لازمه اش سرکوبی و نابودی قیام‌های اصلیل و مردمی شمال کشور بودند، مانع از اسکان گزیدن تمام عیار استعمارگران میشدند. براین پایه، رضاخان و اربابش با شایعه پراکنیها و پخش اکاذیب و جعلیاتی در باره قیام جنگل و قیام‌های مردمی سعی میکردند که توده‌های ناخودآگاه را به مخالفت با این قیامها واداشته و با استفاده از زمینه ذهنی توده‌ها، مقابله مسلحانه‌شان را با قیام جنگل شکل دهند.

حتی انگلستان در پاره‌ای موارد سعی نمود که از طریق تطمیع کردن رهبران نهضت جنگل و تبدیل کردن حسن نیت آنها نسبت به بلشویک‌ها به بدگمانی و ایجاد جو عدم اطمینان میان آن دو، جنگلی‌ها را با خود همراه ساخته و خیال خود را از این جناح آسوده سازد. در این رابطه میتوان گفته‌های کنسول انگلیس را به میرزا کوچک‌خان شاهد آورد که عنوان داشته بود:

\* - احمد شاه در برابر امضای قرارداد ۱۹۱۹ بشدت مقاومت کرده تا جائیکه وقتی در سفر برمی‌گردد، عنوان نمود که قرارداد را تنها باید نمایندگان ملت تصویب کنند و من اگر ناچار شوم در سوئیس به کلم فروش می‌پردازم زیرا پای چنین قراردادی را علی‌رغم رای ملت و نمایندگان شان امضاء نمی‌کنم. و بدین ترتیب بود که انگلیس کاملاً "از احمد شاه برای پیاده کردن سیاستهای استعماریش به یاس رسید.



"اگر جنگلی ها مصالح ایران را در نظر گرفته، بر علیه بلشویک ها قیام نمایند، انگلیس ها تمام مساعی خود را بکار خواهند برد تا دولت را بدست جنگلی ها بدهند و ایلمینان میدادند که در این صورت ملت هم پشتیبان شما (یعنی جنگلی ها) خواهند بود... دولت وثوق الدوله را خود را باعث و از این به بعد نخواهد توانست دولت مفیدی باشد..."

و اما نهضت جنگل بیش از آنکه از دشمن غداری چون انگلیس و مزدوران داخلی اش و رضاخان ضربه پذیر گردد، از عملیات ناجوانمردانه دشمنان دوست نما و دوستان نیمه راه ضربه پذیر گشت. و شاید این خصیصه انقلاب جنگل که نتوانسته بود دشمنانش را از دوستانش باز شناسد، یکی از عمده ترین ویژگی های منفی آن محسوب شود.

کوچک خان بیش از اندازه نسبت به انقلاب اکتبر و رهبران آن خوشبین بود، اما غافل از آنکه عدم برآورد صحیح بلشویکها از موقعیت تاریخی ایران و محسوب داشتن رضاخان بعنوان کسی که ایران را یک قدم به انقلاب سوسیالیستی نزدیک تر میکند و به تبع این برآورد حمایت از وی خود بخود ضربات عمیقی بر پیکر انقلاب جنگل میزد، از طرفی خیانت های افرادی چون خالو قربان و برخورد های منافقانه احسان الله خان، یعنی کسانی که از دوستان و همزمان کوچک خان بشمار میرفتند نیز کمربهضت را خرد کرده و آن را به شکست کشانید!

اما دوستان واقعی نهضت جنگل، تنها و تنها توده های بی احساس و محروم بودند که با تکیه بر دوسلاح و دو نعمت "خواستن" تا آخرین لحظات موجودیت عملی تمام در صحنه محروم و پایدار، دلاورانه جنگیدند و تا واپسین دم به سردار رزمنده شان وفادار ماندند.

#### درس هایی که باید از قیام میرزا کوچک خان فرا گیریم:

اغراق نیست، اگر بگوئیم که مبارزه هفت ساله میرزا کوچک خان به اندازه تمامی تاریخ انسانها و تمامی تاریخ به ما درس و تجربه می آموزد. زیرا یکی از ویژگی های تاریخ آنست که بعضی مبارزات و بعضی نهضت ها و حرکت های تاریخی، به اندازه تمامی طول تاریخ حاوی نکات آموزنده و تجربیات عالی مبارزاتی هستند و قیام جنگل نیز بدینگونه است همانگونه که ویژگی ها و نقاط مثبت نهضت کوچک خان، چراغ راه و معالم طریقند، نکات ضعف و ضرباتی که پیکر نهضت را درهم نوردیدند، نیز رهنمود دهنده و آموزنده میباشند.

همانطور که در آغاز سخن گفتیم، هیچگاه هدف از بررسی نهضت نباید اسطوره سازی و شخصیت پرستی باشد، بلکه تنها درس آموختن و تجربه گرفتن در امر مبارزه ای طولانی که بشریت برای رهائی خلقها در پیش دارد، و شناخت آرمان و انگیزه نهضت ای تسوده ای و قیام های رهائیبخش، از صورتی اصولی و سازنده برخوردار است. بر این اساس قیام جنگل بدانسان که

برخوردار از نقاط درخشان انقلابی و اصولی بوده، بلاشک خالی از ضعف و نقیصه نیز نمیشد، که بهر حال در راه مبارزه هر دوی اینها سازنده و مفیدند.

اگر موقعیت تاریخی قیام جنگل را مدنظر قرار دهیم، می بینیم که هنگامی که نهضت جنگل توسط میرزا تکوین و جریان پیدا کرد، هیچیک از انقلابات رهائیبخش تسوده ای با استراتژی مسلحانه به وقوع نپیوسته بودند، لذا میرزا، بدون برخوردار از هیچگونه تجربه پر بار مبارزات پیشاتازان انقلابی، حرکتش را آغازید و همین مسئله منشاء کاری آمدن ضرباتی شد که از ناحیه دوست و دشمن بر قیام وارد آمد. بنابراین، بی تجربهگی پیشاتازان جنگل، اساسی ترین نقطه ضعف نهضت جنگل بود!

از طرفی نیز، گرچه میرزا ایدئولوژی اسلامی را در صورتی بسیار متوقی تر از اسلام حاکم در آن زمان، بستر سیلان توده ها قرار داد، اما این ایدئولوژی خود دارای صورت چندان باربری نبود و نمیتوانست تعیین کننده و زیربنای استراتژی نهضت جنگل قرار گیرد. لذا اصل وحدت ایدئولوژی - استراتژی در قیام جنگل، بدلیل ضعف های تئوریک نهضت امکان پذیر نبوده نهضت را درگیر نوسانات چپ روانه و راست روانه مینمود و نیز باعث شد که اتکا بر توده ای سردار، که صورتی عمیق تر داشت، چون از ایدئولوژی بارور برخوردار نبود، دچار ضعف ها و ضربه پذیریهایی فراوان گردد.

ضعف ایدئولوژیک حرکت جنگل و عدم برخوردار از تجربیات مبارزاتی، همه و همه موجب شدند که میرزا عناصر نامالح منافق و خائنی چون خالو قربان ها و احسان الله خان ها را کرد خود جمع آورد و همزبانی قیام جنگل را تشکیل دهد. خالو قربان که در چپ روی های اولیه خویش، نهضت را به روندی انحرافی سوق میداد، در اواخر در ظل حرکت راست روانه خویش که در همگامی و همکاری با رضاخان نبود یافت، بستر نابودی و شکست میرزا را مهیا ساخته و احسان الله خان که با دورویی ها و منافق گری های خویش، در رهبری راه یافته بود، آخرین ضربه داخلی کاری را برای نابودی قیام فراهم آورد. ضعف دیگر نهضت آن بود، که میرزا کوچک خان، تنها به تکیه گاه توده ای اکتفا نکرده و بیش از اندازه به تضادهای بین امپریالیست ها تکیه نموده و بها می داد و می کوشید از این تضاد ها تحت شوره ای دیپلماتیک در راه منافع توده ها سود جوید که در این رابطه تماسها و روابط او با امپراطوری آلمان و امپراطوری عثمانی قابل ذکر است. اثرات زیانبار چنین سیاستی، با شکست آلمان و نابودی امپراطوری عثمانی در جنگ اول جهانی، نهضت را از پشتوانه خارجیش محروم کرده و آن را به شکست کشاند. بنابراین ضعف های درونی نهضت و دشمنان ضد خلق، نهضت را با کشتن رزمندگان آن نابود ساختند، اما حقیقت نهضت جنگل شماره در خلق ها زنده بوده و خواهد بود.

درس هایی که نهضت جنگل در حرکت و جریان تاریخ به تمامی خلقها و پیشاتازان مبارزات تسوده ها می آموزد، آنست که تنها با بقیه در صفحه ۲۴

## خود بینی و .....

### ۲- چگونه درک "خود" در بستر جهان بینی توحیدی:

قدر مسلم زمانیکه پیرامون چگونگی درک "خود" به صحبت می‌نشینیم، منظورمان از طرح این بحث چگونگی شناخت و تبیین "خود" است و این مسئله نمی‌تواند هرگز صورت تبیینی خویش را از دست داده و شمایلی تشریحی بخود بگیرد. و بدین ترتیب زمانیکه استخوان بندی کلی مسئله در رابطه با صورت تبیینی آن مشخص و آشکار گردید، در خواهیم یافت که باید "خود" را بر مبنای یک سری اصول تبیینی در حرکت خویش منطبق نماییم و سپس به اتخاذ چگونگی راههای درک "خود" بپردازیم. لذا است که با توجه بدین امر، بیان چگونگی راههای درک "خود" مدلول یک حقیقت بزرگتری قرار می‌گیرد و آن عبارتست از: اصل جهان بینی، که حاوی اصول تبیینی است. برای مبنا اگر جهان بینی را در شکل توحیدی و مکتبی آن درک نمائیم، دیگر ورای آن اصلی بنام خود بینی وجود ندارد، بعبارت دیگر جدای از جهان بینی اصلی بنام خود بینی وجود ندارد که بتوان شیوه های درک خود را از آن استنباط نمود. و آنچنانکه بارها و بارها این نکته حساس را در تحلیلات و تبیینات مختلف مورد تعمق قرار داده ایم و هم چنین علیرغم طسرتز تفکر و بینش آن دسته از کسانی که جهان بینی را اصلی در کنار اصول دیگر قرار میدهند، چنین چیزی در مکتب اسلام نبوده و اساساً "آنچه که حاکم و محیط است و چهار چوب کلی را تشکیل میدهد، "جهان بینی" است. به این ترتیب خود بینی در دیدگاه توحیدی در لوای جهان بینی طرح شده و مورد تعمق قرار می‌گیرد.

پس در باب تبیین خود به اصلی می‌رسیم بنام جهان بینی و آنچنانکه روشن است، جهان بینی در مکتب اسلام در لوای اصلی بنام توحید خلاصه میشود که این اصل زیربنای تمامی اصول و فروع و تکالیف و تمامی مسائل مطروحه در مکتب و مذهب اسلام است و برخلاف آنچه‌ی که مشهود و متعارف است، در اسلام پنج اصل بنام "اصول دین" وجود ندارد و تنها یک اصل موجود است که زیربنای بقیه قرار می‌گیرد و آن عبارتست از: "اصل توحید". در ظل این اصل کنش‌ها و واکنش‌ها و فعل و انفعالات انسانی - اجتماعی شکل می‌یابد و اینها موجب می‌شوند که در رابطه با انسان و در بستر توحید اصول دیگری حادث شوند که بر طبق اطلاع همگان عبارتند از: نبوت، معاد، عدل و امامت.

اینجاست که در باب مسئله خود بینی نیز به اصل توحید و یا اصل جهان بینی توحیدی می‌رسیم و چگونگی درک خود را از چگونگی درک توحید می‌جوئیم. احساس خدا کردن و توحید امر مهمی است که در این درک نمودار است و حرکت انبیاء و دعوت

آنها نیز در این خلاصه میشده که توحید را آنچنانکه در هستی مشهود و ملموس است در انسان ایجاد نمایند، لذا است که از دیدگاه انبیاء انسان "احساس کننده خداست" و چنین انسانی "متقی" و "مطهر" است و بدین لحاظ چگونگی درک خود از کائنات و راههای "تقوا" و "طهارت" امکان پذیر است، یعنی انسانهایی که به درک "خویش" از کائناتهای تقوا و طهارت نائل می‌آیند، "متقی" و "مطهر"ند و قرآن از آنها در لوای "متقین" و "مطهرین" نام می‌برد.

"ذالکما لکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین - این کتاب که در آن هیچ تردیدی نیست، از برای متقین هدایت است".  
 "لا یسمی الا المطهرین - بجز مطهرین با آن تماس حاصل نکنند".  
 "مطهرین" و "متقین" انسانهایی هستند که پیوسته در دریای توحید غوطه‌ورند و خود را در این اقیانوس عظیم احساس میکنند و هنگامیکه موضع انسان بر مبنای تقوا و طهارت نسبت به اقیانوس توحید مشخص شد، تبیین و "درک خود" صورت روشن تری بخود می‌گیرند و انجام خود بینی در ظل این دو آسانتر بنظر می‌رسد. طهارت و تقوی دو اصل ایجاد بر مبنای احساس توحید در وجود انسان هستند و به موازاتی که انسان بتواند احساس خدا نماید، موجد این دو اصل در وجود خود خواهد بود.

اما این انسان چه کسی است، دارای چه ویژگی‌هایی است و زمانیکه ما از انسان سخن می‌گوئیم می‌خواهیم چه چیزی را تداعی کنیم و ویژگی‌های خاص این پدیده که وجه تمایز او با دیگر پدیده های هستی است، در چه چیزی خلاصه میشود؟  
 بطور کلی باید عنوان نمود که این ویژگی‌ها در لوای سه پارامتر مهم خلاصه می‌شوند که این سه پارامتر عبارتند از: "رونده"، "راه" و "رفتن"، یعنی هر جا که سخن از خود بینی و درک خود مطرح گردید، باید این سه عامل در رابطه با حرکت انسان مدنظر قرار بگیرند، عواملی که موجد تمایز و تفاوت میان انسان و سایر پدیده‌های موجود در هستی هستند.

اول پیرامون "رونده" بحث میکنیم، آنچنانکه میدانیم کلمه "رونده" مدلول کسی واقع میشود که در حال "رفتن" در "راهی" است. پس بدون شک منظور از کاربرد این کلمه انسان است.

مسئله مورد توجه در درجه دوم "راهی" است که رونده در آن طی طریق میکند و بدون شک نوع راه، جهت گیری حرکتی آن رونده را مشخص می‌نماید. اگر رونده انسان باشد، راهش میتواند دارای دو جهت باشد، یکی جهت "فجور" و دیگری جهت "تقوی". و اگر رونده از پدیده های آفاقی باشد راهش تنها دارای یک جهت است و آن نیز جهت و ضرورت جبری بسوی غایت هستی یعنی الله است.

و بالاخره مسئله سوم، "رفتن" است، بدین ترتیب که شیوه هر انسانی در آن مسیری که طی طریق می‌کند ممکن است متفاوت باشد. افرادی هستند که در رسیدن به غایت مطلوب



حکایت از رفتن یا چگونگی طی طریق کردن اینگونه افراد در راه رسیدن به غایت مقصود را دارد.

بدین ترتیب اغلب آیاتی را که در مورد انسان سخن گفته اند، مبتنی بر این سه بعد وجودی انسان می‌یابیم، اما نباید از نظر دور داشت که این سه از یکدیگر منفک نیستند و ارتباط منطقی و ارگانیک میانشان از بین نرفته است و لذا در لوای توحید طرح میشوند.

نکته ای که باید در اینجا بدان توجه وافر داشت این است که هر سه بعد "رونده"، "رفتن" و "راه" در نفس (خود) انسان خلاصه میشود و بالطبع نمی‌تواند صورتی مادی بخود بگیرد. از دیدگاه قرآن گاهی نفس انسان رونده است (و نفس و ماسویها - قسم به نفس و آنچه راست آوردش)، گاه خود راه است (قد افلح من زکیا و قد خاب من دسیها - به تحقیق رستگار شد هر آنکس که تزکیه اش کرد، و زیان دید هر آنکس که فریبش داد) و بالاخره گاه صورت رفتن دارد. (من احضدی فانما یبغدی لنفسه و من ضل فانما یضل علیها - هر کس که هدایت شود، جز این نیست که هدایت گردد و هر کس که گمراه شود، جز این نیست که گمراه گردد<sup>۱</sup>).

هم چنین می‌توان سراسر آیات قرآن را نگریست و این سه ویژگی را که در ارتباط با نفس انسان مطرح شده اند و در آیات متفاوت و با بیانات متفاوت ولی مشابه هم پیدا نمود، در ذیل بهرامون "متقین"، ذاکرین و شاکرین این سه ویژگی را در آیات متفاوت بیان می‌داریم:

#### (۱) - متقین:

رونده - ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین

راه - قالها فجورها و تقویها

رفتن - یا ایها الناس اتقوا ربکم (۳۳ لقمان)

#### (۲) - ذاکرین:

رونده - ان احسنات یذهبن السیئات ذالک ذکرى للذاکرین

(۱۱۴ هود)

راه - قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی (۱۱۵ الا علی)

رفتن - یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم

و انی فصلتکم علی العالمین (۴۷ بقره)

#### (۳) - شاکرین:

رونده - لئن ائتینا صالحا لنکونن من الشاکرین (۱۸۹ اعراف)

راه - و من شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غفی

کریم (۴۰ النحل)

رفتن - یا ایها الذین آمنوا کلووا من طیبات ما رزقناکم

و اشکروا لله (۱۷۲ بقره).

متقین و ذاکرین و شاکرین، انسانهایی هستند که ابعاد

بقیه در صفحه ۲۳

خویش سریع گام برمی‌دارند و گاه به پای سر می‌دوند، در حالیکه عده ای دیگر در راه خویش لنگ لنگان قدم برمی‌دارند و بهر حال چه تند بروند و چه کند و چه... بروند، این امر چگونگی "رفتن"، آنها را مشخص می‌نماید. آنچنانکه پیش از این نیز عنوان شد بعلمت اینکه در پدیده های آفاقی، رونده در کادریک ضرورت جبری شکل پیدا میکند، احتیاجی نیست که به تبیین ابعاد حرکتی آنها پرداخته شود و تنها در نظر گرفتن بعد "رفتن" آنها که صورتی جبری دارد، از برای ما کفایت میکند.

قرآن هنگامیکه در باب پدیده های غیر انسانی صحبت میکند، حتی در آنجائیکه از ملائک سخن به میان می‌آورد بعد "رفتن" را در حرکت آنها ترسیم می‌نماید، آیه ذیل این امر را بخوبی روشن میسازد:

"و اذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه قالوا اجعل فیها من یفسد فیها و یشک الدماء و نحن نسبح بحمدهک و نقس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون - و هنگامیکه پروردگار تو به ملائکه گفت می‌خواهم در زمین جانشینی قرار دهم، گفتند آیا میخواهی در آن کسی را قرار دهی که در آن فساد و خونریزی کند و در حالیکه ما تو را حمد و ستایش کرده و تقدیس می‌نمائیم، فرمود بدرستی که من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید."

در آیه فوق عبارت "نحن نسبح بحمدهک و نقس لک" بیان بعد جبری ملائک را می‌نماید و لذا تنها بر این بعد حرکت آنها که در حقیقت تمامی آنست، تکیه می‌نماید. در حالیکه وقتی از انسان سخن می‌گوئیم هم در باب رونده صحبت میکند، هم در باب راه و هم در باب رفتن، برای دریافت صحت این ادعا می‌توان به آیات ۱۹۵ و ۱۹۱ سوره آل عمران مراجعه نمود. در آیه چنین می‌خوانیم:

"ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لا ولی الا للباب - الذین یدکرون الله قیاما" و قعودا" و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار: همانا در خلقت آسمانها و زمین و گردش شب و روز برای صاحبان خود نشانه هایی موجود است. کسانی که خداوند را ایستاده و نشسته و بر پهلو آرمیده ذکر می‌کنند و در خلقت آسمانها و زمین اندیشه می‌نمایند (و می‌گویند) خداوند این را به باطل نیا فریدی، منزهی تو پس نگاهدار ما را از عذاب آتش."

شکی نیست که در آیه فوق مقصود از "اولی الالباب" "رونده" است، زیرا صاحبان لب روندگانی هستند که در مسیر "تقوی" و "رشد" که سرانجام آن فلاح و رستگاری است، گام برمی‌دارند. این چنین کسانی که پیوسته در تمامی حالات به ذکر خداوند مشغولند در حقیقت با این عملکرد خویش، جهت حرکت و در حقیقت راهشان را نیز که همان راه "تقوی" است نشان میدهند و سرانجام حالات متفاوت آنها اعم از نشسته و خوابیده و ایستاده که بر ذکر و یاد خداوند مبتنی شده است، همه و همه

## گزارشی از.....

دشمن فاشیست مآب، خونهای بسیار طلبیده، و جانهای پاک و با ایمان و سلحشور را خواسته و ماشینی عظیم و پرخرج را از سلاحها و تجهیزات امپریالیسم جنایتکار آمریکا، دشمن خلقهای ایران، عراق و جهان، پشتوانه می‌طلبد؟ بر نیروهای از جان گذشته و فداکار میهن چه آمد، که دریای خون پاکشان، نتوانست جنوب و غرب کشور را از اشغال دشمن مصون دارد؟

عراق را چه دستمایه بود و کدام انگیزه و چگونه تاکتیکی؟! که چنین مصمم و مطمئن و بی محابا بر میهنان تهاجم آورد و بخشهای قابل توجهی از خاک کشور را در زبلاشه سنگین تانکها و زره‌پوشها و خودروهای نظامی، درهم نوردید؟ و بالاخره کدامین زمینه‌های مساعد و چه ضعف‌ها، نقایص و مسامحاتی در نیروهای نظامی ایران، پیشرویهایی او را امکان پذیر ساخت؟ بلاشک، اسبابات فوق را با وقایع نگاری خبرنگار مآبانه، بارای حل و جوابگوی نخواهیم بود، چه تشریح آنچه در جبهه میگذرد، تنها پارامترهای خامی بدست میدهند که از اوضاع درونی جبهه، مانند فعل و انفعالات نظامی، تلفات و خسارات طرفین، میزان پیشروی و عقب نشینی طرفهای درگیر نبرد و تاکتیک‌های اتخاذ شده استتار و انکشاف، تمرکز و عدم تمرکز، حمله و دفاع، تلفات و ترمیم و... حکایت دارند.

اما بدیهی است که فکت‌های تشریحی فوق، معلولیهایی هستند، که ریشه در یک سلسله علل دارند و نیازی به توضیح نیست که رفع نقایص و انحرافات و ضعف‌ها تنها در صورتی امکان پذیر است که علل آنها روشن شده و مورد تحلیل واقع گردند.

در این رابطه باید گفت، در تمامی جنگ‌های تاریخ، نهادهای سیاسی - حکومتی، نقش علت گونه را در شروع جنگ و تصادمات بین دو کشور ایفا می‌نموده‌اند و جنگ کلاسیک بین دو کشور عراق و ایران از این روند مستثنی نمیباشد. از این رو تبیین وقایع حاکم بر جبهه و روابط جاری در جبهه، جز با در نظر گرفتن تضادهای موجود در سطح حاکمیت دو کشور و نیز جو عمومی موجود در هر یک از آن دو و سرانجام تضاد خلق امپریالیسم، امکان پذیر نمیباشد.

بدینسان آنچه در جبهه میگذرد، پل انتقالی است که میتواند راهگشای تحقیقات و تفحصات پیرامون آنچه در جبهه میگذرد و از همه مهم تر رهنمون شدن تحلیل گر به درک علتها و ریشه‌های اساسی اوضاع جبهه باشد.

پس کاوش‌ها و برداشت‌های جزئی‌نگرانه و تشریحی جبهه،

ضرورتاً "باید در خدمت تحلیل کلی و تبیین اوضاع جبهه قرار بگیرد، چراکه مآوقع جبهه در رابطه‌ای ارگانیک با سایر رویدادها و جریانات جامعه واقع است، و خط حرکتی مشخص یا استراتژی معین ضروری است تا بتواند. اوضاع درونی جبهه را سکویی و پلی برای تبیین آنچه بر جبهه میگذرد قرار دهد. مثلاً "تا هنگامیکه صاحب موضع سیاسی مشخص و همین در فعال جریانات درونی هیئت حاکمه نباشیم، هرگز قدرت فهم ناهماهنگی‌ها و عدم انسجام نیروهای نظامی جبهه ایران را نخواهیم یافت. لذاست که باید توجه خود را بر روی آن حلقه‌های مهمی متمرکز ساخت که اساس و پایه جنگ را تشکیل میدهند. بعبارت دیگر آن دسته از عناصری که در مجموع اوضاع تاثیر فراوان داشته و نقش تبیین کننده را ایفاء می‌نماید، پیدا نمود.

بر این سیاق است که سازمان براساس بینش و موضع خاص و مستقل سیاسی - اجتماعی، در کادر تضاد خلق - امپریالیسم بعنوان تضاد عمده خلقها، رویدادهای جبهه را دنبال نموده و بر آنست که از آن تبیینی واقع بینانه و اصولی ارائه دهد. و اعتقاد دارد که دیدگاه و بینش خاص سیاسی - اجتماعی را باید در خدمت فهم و دریافت هر چه درستتر و عمیقتر اوضاع جبهه براساس جریاناتی که در جبهه میگذرد درآورد. که از سویی به آفت واقع نگاری صرف و در جزئیات راکد ماندن دچار نشد و از سوی دیگر جهت گیری سیاسی را در جبهه‌ای ذهنی و خیالی که بسیار متفاوت با دنیا و جو واقعی جبهه است، تطبیق نکرده و در ورطه پیشنهادوریهایی کور گرفتار نگشت.

در این رابطه، لزوماً "توجه هر ناظر و کنکاش گری به جبهه اصلی و اساسی و جنگ ایران و عراق، "خوزستان" معطوف خواهد گشت، که شکست نیروهای نظامی ایران و صحنه بزرگ و گسترده نبرد، در همین منطقه با اصطلاح زرخیز و زندگی بخش قرار دارد.

### نقاط گشایش حمله و خطوط تهاجم عراق به ایران در خوزستان:

عراق از ماهها قبل نیروهای نظامی خویش را که عمدتاً از نیروهای زرهی سنگین و توپخانه تشکیل یافته بود، در پشت خطوط مرزیش با ایران مستقر ساخته و آرایش نظامی داده بود.\* از طرفی نیز با تبلیغات شبانه روزی رسانه‌های سمعی بصری خویش، خلق عرب خوزستان را آماج قرار داده و بدبینی و کینه آنان را نسبت به دولت مرکزی ایران برمی‌انگیخت. و حتی از بین سران و فریب خوردگان، عواملی را بعنوان ستون پنجم در داخل ایران بوجود آورده و بدینسان زمینه‌های داخلی را برای تهاجم خویش فراهم میآورد. ضعف نیروهای نظامی

پس لازم به تذکر است که مرزهای ایران و عراق در جنوب عمدتاً دارای سه صورت "باتلاقی"، "خاکی" و "آبی"، (شط العرب) میباشد.



ایران، بالاخص ارتش که ستون اصلی نبود را در چنین جنگهایی تشکیل میدهد و عدم توجه آن به صف بندی نیروهای عراق و مسامحه در مقابله به مثل با عملیات عراق، رشد تضادهای غیر اصولی داخلی چون تضاد آنتاگونیستی خلق های اقلیت و دولت و نیز تنش های موجود میان جناحهای حاکمیت به انضمام وضعیت آتارشی و هرج و مرج که غالباً پس از هر انقلاب بر یک کشور حادث میشود، بویژه هنگامیکه آن انقلاب نارس هم مانده باشد، همگی دست بدست هم داده و مجوز تهاجم عراق را منطقی تر و عقلانی تر برای "او" میساخته. جبهه جنوب توسط عراق از حمله به پاسگاه شلمچه در جنوب غربی استان خوزستان که در منتهی الیه ضلع جنوبی استان قرار دارد، گشوده شده و بدون برخورد با مقاومتی راه خود را به سوی منطقه استراتژیک خرمشهر، آغاز نمود. گرچه پاسگاه شلمچه و مناطق اطراف آن از جمله مرز های باتلاقی ایران با عراقند و بسیاری از تانکهای سنگین عراق به گل نشینند، اما چون ضربات تسلیحاتی برای ارتش عراق که زراد خانه های مملو از این سلاحها دارد و حکومت های غربی نیز به آسانی در مقابل ارز نفتی، لطافت وارد را ترمیم می نمایند، چندان اهمیتی ندارد، لذا پیشروی متوقف نگشته و از پل شلمچه عبور کرده و از راه کشتارگاه به نزدیکی خرمشهر میرسند و بالاخره خرمشهر پس از روزها مقاومت دلاورانه و سرسختانه با حداقل امکانات نظامی، علیرغم وارد آمدن صدمات فراوان به نیروهای عراق، سقوط میکند.

جبهه دوم جنگ در خوزستان، از پاسگاه حمید میان مرز دو کشور گشایش یافته و تا "دوب المردان" و "ملاشیه" ادامه مییابد و در آنجا متوقف میگردد. این جبهه در هنگامی باز شد، که جبهه اصلی نبود در آخر خرمشهر تشکیل میداد و وظیفه اش آن بود که با کنترل خطوط مواصلاتی خرمشهر، آبادان، اهواز از رسیدن و پشتیبانی و کمک به جبهه خرمشهر جلوگیری نماید. این جبهه عمدتاً "اهواز را زیر آتش توپخانه و خمپاره اندازهای سنگین قرار داده و زمینه تخلیه شهر را فراهم میسازد.

جبهه سوم نیز از شمال خوزستان از طریق مسیر فکه، سعید، یستان و بالاخره محاصره و اشغال کوتاه سوسنگرد برقرار گردید. اهمیت این جبهه برای عراق در رابطه با استراتژیک بودن منطقه سوسنگرد برای دستیابی به اهواز و نیز ارتفاعات الله اکبر می باشد، چرا که تصرف این مناطق، اهمیتی حیاتی در رابطه با زمینه مساعد باتلاقی گشتن منطقه درزستان، یا با گشوده شدن آب سد نورد توسط نیروهای ایران، برای عراق دارد.

#### دلایل پیشروی عراق در منطقه:

نبردی که از حمله به پاسگاه شلمچه آغاز شد، خیلی سریع صورت گسترده ای یافت و اکثر مناطق استراتژیک و اقتصادی خوزستان را دربرگرفت و توانست موفقیت های اولیه بسیاری به دست آورد. این نتیجه ناشی از یک دسته علل و عواملی است

که در جبهه ایران ریشه دارد و گرنه نیروهای عراقی، به ارتشی که تا خرخره از لحاظ تسلیحاتی و فنی و مهارت های نظامی به کشورهای خارجی وابسته است و روزی نقش زاندارمیت منطقه را بعهده داشته، نمی توانستند اینقدر سریع و کاری ضربه وارد آورند. بنابراین این برتری از ضعف های درونی کشور ایران بطرز اعم و نیروهای نظامی، بطور اخص مایه میگرفت و پیشروی عراق را میسر ساخت.

همانگونه که گفتیم، عراق از ماهها قبل نیروهای نظامیش را پشت خطوط مرزی ایران مستقر کرده و به نقل و انتقالات نظامی آشکار و تحریر آمیزی دست یازیده بود.

اما رشد تضادهای غیر اصولی داخلی، توجهات را از این مسئله منحرف کرده و به خود مشغول داشته بود. در حالیکه حدود ۶۰ هزار تن از نیروهای ارتش ایران بدلیل برخورد غلط هیئت حاکمه با مسئله کردستان و حرکت غلط "هژمونی" جنبش کردها، در کردستان پراکنده شده و آن منطقه را کنترل میکنند، از ارتش ۲۰۰ هزار نفری کشور وسیع ایران با خطوط مرزی طولانی با سایر کشورها چه نیروی قابل توجهی باقی میماند، که مواضع خوزستان را در مقابل عراق تقویت و استحکام بخشد.\*

بعلاوه آقایان حاکمیت آنقدر به تضادهای داخلی خویش در رابطه با قدرت طلبیها و انحصارگراییشان مشغول شده بودند، که نه خوزستان، بل تمام ایران را از یاد برده بودند. لذا برآیند تمام این مسائل این شد که منطقه حساس شلمچه، که در میان باتلاقیهای اطرافش، تنها منفذ ورود عراق به خوزستان از جنوب بود، علیرغم اقدامات نظامی مکرر عراق به حال خود رها شده، و تنها سلاحش یک توپ ۱۰۶ میلی متری و تعدادی سلاح سبک بود. لذا عراقی ها در همان لحظات اول آنرا بدست آوردند. جنگ تحمیلی عراق و ایران، جنگی با ماهیت پنتاگونیستی است و آنچه بیش از همه در جبهه اهمیت دارد نیروهای نظامی سنگینی چون زرهی و توپخانه، با پشتیبانی شدید هوایی است و عراق با چنین امکاناتی به ایران هجوم آورد. اما مسامحه کاریها و کم توجهی های هژمونی به این مسئله ایران را از هر گونه امکاناتی در این رابطه فاقد ساخته بود. در سراسر خط شلمچه، کشتارگاه و پلیس راه خرمشهر، از نیروهای نظامی سنگین ایران اصلاً خبری نبود، و نیروهایی که در مقابل عراق مقاومت میکردند، تنها مجهز به سلاحهای سبک با مهمات غیر کافی بوده و لذا خیلی سریع شکست خورده و تاب مقاومت نیاوردند.

اما فقدان تجهیزات سنگین و کافی در منطقه تنها علت پیشروی عراق نبود، بلکه برخوردهای غیر انسانی و غیر انقلابی



\* - مواضع و نظرات خویش را در باب مسئله کردستان در تحلیلات مکرر و مفصل بیان داشته ایم و بیسان مطلب فسوق در اینجا نه به منظور پشتیبانی از حاکمیت کشور و نه حمله به خلق کرد است، بلکه هردو هژمونی یعنی حکومت مرکزی و رهبریت کردها مورد نظرند.



دولت موقت و حاکمیت کنونی در خوزستان نیز چنین زمینه ای را فراهم ساخت. فشارها و تضییقات و کشتارهای دریا دارمدنی، استاندار خوزستان، در زمان دولت موقت لیبیرال و نیز برخورد ارتجاعی غرضی استاندار فعلی خوزستان بیش از پیش بر خلقهای بومی منطقه که عموماً " عربند اینگونه نشان داد که این رژیم نیز چون حکومت سابق، قدمی در راه بهبود زندگی فلاکت بارشان بر نداشته و حتی غیر انسانی تر از او اعتراضهای حق طلبانه شان را سرکوب خواهد ساخت. از آغاز که خلقهای عرب منطقه که نه تنها از لحاظ مادی به استضعاف دچارند، بلکه فرهنگ اجتماعی شان نیز از سطحی بسیار نازل برخوردارست و به آسانی فریب تبلیغات دروغ پردازانه دستگاہهای تبلیغاتی عراق را خورده و به یاس و دلزدگی از حاکمیت ایران دچار شده اند، لذا عراق از این سفره آماده نهایت استفاده را نموده و حتی در میان هلهله ها و استقبال پاره ای از افراد بومی خوزستان، در منطقه به پیشروی خویش ادامه میدهد.

ارتش که بدلیل فقدان احساس مکتبی - میهنی در همان ساعات اول، جبهه را بخود وا گذاشت و از صحنه نبرد گریخته پاسداران را تنها گذاشته و در مقابل عراق رها کرد. اما عدم پشتیبانی توده ای از پاسداران آنها را ایزوله ساخت و از هر مقابله موثری با عراق بازداشت، گرانی نیز بازتاب برخوردهای غلط همزمنی با بومیان خوزستان است که عدم علاقه مردم به پاسداران و فقدان محبوبیت توده ایشان را موجب گشته است. به این ترتیب پاسداران که نیروهای دلسوز تر از ارتشند و می توانستند در شرایط فقدان سلاحهای جنگی سنگین و هزیمت ارتش از صحنه درگیری، بسا پشتیبانی وسیع و گسترده توده ها، در مقابل پیشروی عراق مقاومت نمایند و جلوی او را سد کنند، نتوانستند کاری انجام دهند و اکثراً " در میدان جنگ شهید شدند و اگر هم به اسارت عراق درآمدند، بلافاصله تیرباران شدند. عدم پشتیبانی مردم از پاسداران میتوان در دو علت خلاصه کرد، که علت اساسی و مهم آن همان سیاستهای غلط دولت موقت و حاکمیت فعلی است، که دلسردی و یاس و حتی کینه مردم را نسبت به حاکمیت بوجود آورده و دامنه اش به پاسداران بعنوان نیروهای مسلح رژیم فعلی سرایت کرده است. نقل و انتقالات نظامی پاسداران در مقابله با عراق، در زمانیکه جنگ گسترش نیافته بود، بسا توجه به مسامحه ارتش در این مورد، زمینه بدبینی بیشتر مردم را نسبت بدانان فراهم آورد، چرا که مردم چنین فکر میکردند که قصد سپاه از این ایاب و ذهاب و تقویت مواضع سرکوبی اعراب خوزستان است، نه رویارویی با عراق. تاکتیک عراق در جنگ با ایران مدتها زیر آتش توپخانه و خمپاره و حتی موشک قرار دادن شهرها و به فرار واداشتن اهالی آن و اشغال روستاها و قرار دادن آنها بعنوان پایگاه دفاعی و ایجاد هسته های مقاومت در واحدهای روستایی و سپس تصرف شهرها است. زمینه اجرایی این تاکتیک را تضاد بین شهر و روستا در خوزستان تشکیل میدهد. تضادی که در منطقه عینی تر و حادث تر

از هر تضاد دیگر به چشم میخورد. خوزستان را شهرهای مدرن با جمعیتی که میتوان گفت بطور نسبی در رفاه قرار دارند، و تعدادی بیشمار روستا که فقر و بدبختی در آن بیداد میکند، تشکیل میدهند. روستائیان سوار بر دریایی از نفت که منبع حیاتی و اصلی رفاه شهرهای خوزستان و کل ایران را تشکیل میدهد، رنجبر و زحمتکش بر زمینهای حاصلخیز که محصولات عمده کشاورزی را تولید میکنند، در شرایطی فلاکت بار و بدون هر گونه امکانات زیستی انسانی در فقر و محرومیت تمام عیار، حیات میگذرانند. آنان که در حاشیه شهرهای غرق در رفاه کاذب نفتی و یا در ارتباط منظم با شهرها قرار گرفته اند، به چشم خود تمامی تبعیضات و نابرابریها را دیده و با گوشت و پوست و استخوان خود بازتابهای آنرا لمس میکنند، لذا کینه ای عمیق و درد آلود نسبت به شهر و شهرنشینان، قلب پاکشان را دربر گرفته است. چه تأسف آور است که عراق این مسئله را بخوبی درک کرد و حاکمیت غیر انقلابی ایران، پس از دو سال هنوز بدان دست نیافته در جهت حل آن قدمی برنداشته است.

بدین ترتیب عراق روستاها را تسخیر نموده و با تنظیمات و تبلیغات و وعده و وعیدهای بسیار و با استفاده از اتصال نژادی خویش با بومیان و اهالی آنرا فریفته و اگر به همراه ساختن آنان با خود موفق نگردد، لااقل ساکتشان ساخته و امکان مقاومت و مقابله را در آنان از بین برده است و نکته حائز توجه در تاکتیک عراق آنست که به روستائیان وعده میدهد، که آنان را در شهرهای اشغالی ( چونان خرمشهر) سکونت میدهد و از رفاهی که همیشه در آرزویش بوده اند، برخوردار میسازد و تاکنون ۴ روستا را تخلیه کرده و اهالی شان را در خرمشهر اشغالی اسکان داده است. بدین ترتیب عراق، مقاومتهای محلی را در مقابل خویش خنثی نموده و میزان آنرا کاهش میدهد و جبهه را براحتی در نواحی روستایی بسط داده و از طریق آن، شهرها را مورد هجوم و تحت محاصره و سرکوب قرار میدهد. در مرحله دوم جنگ که میتوان گفت پس از اشغال خرمشهر با بخود آمدن نیروهای نظامی ایران و بسیج شان برای بازپس گرفتن مناطق اشغال شده آغاز شد، عدم هماهنگی بین نیروهای نظامی ایران و پیشروی عراق را میسر ساخت. عراق تنها با وارد کردن ارتش خویش به نبرد پرداخت، در حالیکه ضعف های عدیده ارتش ایران و نیز نیروهایی که در رابطه با انقلاب ضد استبدادی و جو بعد از انقلاب تکوین یافتند، چندگونگی و تنوعی را در نیروهای نظامی ایران بوجود آورده اند. از اینروست که باید گفت یکی از علل عمده ناکامیهای ما در جنگ اخیر عدم انسجام و تمرکز قوا در مقابل نیروهای دشمن بوده است. هم اکنون آنچه که بر روحیه قوای پارتیزانی ما قابلیت و نفوذ دارد، عدم تمرکز و یکپارچگی ویژگیها و خصلت های نامنظم و عدم انضباط جدی است، اینها تماماً نشان از مراحل اولیه رشد و تکوین نیروهای پارتیزانی ما اعم از بسیج و غیره دارد و گرچه سپاه بعثت درگیر بودن در عملیات کردستان و ترکمن صحرا و سایر نقاط کشور و نیز با دو





ماه نبرد در جبهه های جنگ ایران با عراق تا حدی از این ویژگی های منفی بدور است ولی با این وجود نمیتوان قرار داشتن او را در مراحل اولیه رشد و تکوین از نظر دور داشت.

نهادهای نظامی ایران در جبهه، عمدتاً "عبارتند از: ارتش، سپاه پاسداران، افراد بسیج مستضعفین نیروهای بومی منطقه، افراد نظامی گروههای سیاسی مثل مجاهدین خلق، فدائیان خلق و حزب توده و بالاخره گروههایی که از جانب طیفهای حاکمیت به جبهه اعزام شده اند، چون گروه چمران، خلخال، و غفاری و...

بدیهی است تعدد و تکثر نیروها، نباید موجب عدم انسجام و عدم هماهنگی بین آنان گردد، چرا که در یک جنگ بیش از هر چیز، نظم و دیسیپلین حاکم بر نیروهای درگیر، تعیین کننده خواهد بود. اما عدم هماهنگی و انسجام و وحدت در روابط بین نیروهای ایران، خصوصیت عمده آنان را تشکیل میدهد. نیروهایی که از آنان نام بردیم، هر یک در تضاد و تخالف با دیگریند و بگونه ای خودسر و مستقل عمل می نمایند و گاه تا حد خنثی ساختن اقدامات یکدیگر بطور خودآگاه و یا ناخودآگاهانه پیش میروند. عمده ترین تضادی که در جبهه ایران به چشم میخورد، تضاد بین ارتش و سپاه است و در اینجا است که تضاد های سیاسی جامعه عیناً به جبهه انتقال می یابند، لذا، تا تضادهای جناحهای هیئت حاکمه در نظر قرار نگیرد، تنش ها و ناهماهنگی های موجود بین سپاه و ارتش فهم نخواهد شد.

سپاه در عملکردهای خودش در قبال نیروهای مترقی بخوبی نشان داد که تحت نفوذ و حاکمیت نسبی ارتجاع، که طیف غالب و حاکم هژمونی را تشکیل میدهد، قرار داشته و مجری سیاستها و خط مشی های آنان است.

اما در ارتش بدلیل ماهیت خویش، سنخیت بیشتری با فرهنگ و جهت گیریهای لیبرالی داشته و مهار آن بدست لیبرال هاست. بهراتب که نقش و تضاد بین لیبرالها و ارتجاعیون اوج میگیرد، سپاه و ارتش بیشتر از یکدیگر دور شده و در یک رابطه رقابت آمیز و حتی در جوی شبهه جنگ سرد، باهم قرار میگیرند.

عملکردهای مودبیانه و عافیت طلبانه ارتش در جبهه، مزید بر علت شده و خشم و تنفر سپاه را از ارتش برانگیخته است چرا که ارتش در حلات تعرضی - دفاعی خویش، برای بازپس گرفتن مناطق تحت اشغال عراق، سپاه و افراد بسیج و... سایر گروهها را جلو فرستاده و آنگاه که آنان راه را باز کردند، خود بدنبالشان در مناطق دوباره تصرف شده، مستقر میگردد، این است که میزان تلفات ارتش بسیار کم تر از سپاه و بسیج میباشد. به علاوه سپاه که فاقد سلاحهای سنگین است و دست خود را از همه جا کوتاه می بیند، تمام تقصیرات را در شکست ایران به گردن ارتش که مجهز بدین امکانات است، متوجه ساخته و پیوسته ارتش را برای عدم مقاومت و فقدان روح مبارزه جویی و دفاع از "انقلاب" و میهن اسلامی مورد نکوهش و توبیخ قرار میدهد و

پیوسته مسائلی را در این باره مطرح و شایعه پراکنی میکند.\* در این میان، گروه چمران به همراه خامنه ای دست به تشکیل "ستاد جنگهای نامنظم در خوزستان" زده اند و هدف از تشکیل این ستاد را چمران، ایجاد هماهنگی و وحدت بین ارتش و سپاه بطور اعم و سایر نیروها اعلام کرده است، که تلاشی است در جهت رفع این نقیصه عمده و خطرناک، اما نمیتواند چندان موثر واقع گردد و تا زمانیکه لیبرال و ارتجاع به تفاهم دست نیابند، جو آشفته فعلی بین ارتش و سپاه کاملاً زایل نخواهد شد. چه بنی صدر بنابر بافت و ماهیت ارتش و زمینه مساعدی که در ارتش برای پذیرش او وجود دارد، دست به تقویت ارتش زده و تمام تکیه جنگ را با علم کردن مسئله تخصص و سلاحهای سنگین، بر دوش ارتش می نهد. ارتجاع نیز متقابلاً شعار مسلح کردن سپاه به سلاحهای سنگین را برای از اهمیت انداختن ارتش باب کرده و کوشش در تقویت موضع سپاه دارد لذا موقعیت به مصداق مثال "همان آتش و همان کاسه" است!

البته نباید بدینگونه استنتاج کرد که در کنار یکدیگر هم نمی جنگند، هر دو سپاه، به سهم خود و در کنار یکدیگر به نبرد میپردازند، اما روح همکاری و همدلی و هماهنگی بین آنان وجود ندارد و از سر ناچاری در کنار یکدیگر قرار میگیرند. میان سپاه و بسیج نیز تضادهایی وجود دارد، چرا که سپاه سعی دارد بسیج را بعنوان یک نهاد مستقل از بین برده و آنرا زیر چتر خود قرار دهد، که مقاومت و مخالفت بسیج را با خود برانگیخته است. چنانکه فرمانده بسیج در مصاحبه ای با خبرنگاران اعلام کرد که بسیج نباید تحت پوشش و کنترل و وابستگی هیچ نهاد، سازمان و حزب و گروه خاصی قرار گیرد و باید در برگزیده تمامی اقشار علاقمند به جمهوری اسلامی باشد و لزومی ندارد که جهت های خاص ایدئولوژیک سیاسی را برای همکاری مردم با بسیج شرط قرار دهیم.\*\*

طبعاً جهت گیری بسیج با سپاه و سوابقی که دارد، در تضاد قرار گرفته و هماهنگی بین این دو ارگان را در جبهه تضعیف می نماید.



\* یکی از شایعاتی که توسط پاسداران پخش شده آنست که نیروهای ارتش قبل از آغاز تهاجم عمومی عراق، حدود ۱۰ کیلومتر در خاک عراق پیشروی کرده اند، اما فرماندهان، با سوء استفاده از پیام رهبر انقلاب مبنی بر عدم تجاوز به خاک کشورهای همسایه، نیروها را به داخل باز خوانده اند و یا اینکه یک سرگرد ارتش حدود ۲۰۰ تانک را در منطقه به عراق تسلیم کرده، که یا توسط عراق نابود شده و یا مورد استفاده قرار گرفته اند که البته رقم تانک ها مبالغه آمیز بنظر میرسد.

\*\* - رجوع شود به روز یکشنبه ۱۱ آبانماه ۵۹ مصاحبه مجد در مورد بسیج، مندرج در روزنامه "انقلاب اسلامی" شماره

نیروهای نظامی ایران، دانست.

### اهمیت اشغال خرمشهر برای عراق:

مسئله‌ای که اذهان را بخود مشغول داشته، اینست که چرا عراق در مرحله اول و در روزهای نخست جنگ، تمامی توجه خود را به خرمشهر معطوف داشت، چه عواملی موجب گشت که از همان آغاز به اشغال خرمشهر دست یازد؟ بطور کلی میتوان این عوامل را در چند پارامتر خلاصه نمود.

۱- اهمیت استراتژیک شهر: خرمشهر و آبادان فاصله‌ای حدود پنج کیلومتر با یکدیگر دارند که بطور بارز این فاصله در پلای که بر روی شط العرب که بین دو شهر قرار دارد، خلاصه شده است. لذا برای دستیابی به آبادان، که شاید اشغال آن دارای اهمیتی بسزاست و یکی از مناطق حیاتی کشور بشمار میرود، لزوماً باید از تنها راه موجود که کلید آبادان به شمار می‌رود، یعنی خرمشهر عبور کرد. از طرفی نیز خرمشهر در منتهی الیه شاهراه اهواز - خرمشهر قرار دارد، و تسلط بر این شاهراه که از خرمشهر آغاز می‌گردد، از رسیدن کمک‌ها و پشتیبانی‌های ایران به خرمشهر و آبادان جلوگیری می‌نماید. بعلاوه خطی جدید در حمله به اهواز نیز گشوده می‌گردد، که اگر به مسیر ۲ و ۳ - به عراق وصل شود، میتواند اهواز را در محاصره‌ای کشنده و طولانی، عاقبت به تسلیم وادارد.

### ۲- اهمیت اقتصادی خرمشهر.

خرمشهر بعنوان یکی از بزرگترین بنادر بازرگانی ایران و گمرک آن که ملو از کالاهای وارداتی است بشمار می‌رود، که در این شرایط جنگی از نظر اقتصادی اهمیت فراوانی دارد، لذا تصرف شهر و غارت این کالاهای، مشکلات اقتصاد جنگی عراق را تا حدی آسان خواهد نمود.

۳ - بازتاب سیاسی - روانی این تصرف در نیروها و مردم عراق بسیار قابل توجه بوده و مواضع مردمی حکومت فاشیستی عراق را تقویت بخشیده و روحیه تهاجمی و امیدوارانه بیشتری در نظامیان عراق می‌دهد.

۴ - ضعف‌های اساسی ایران در منطقه و بخصوص در شهر خرمشهر و آسیب پذیری اجتماعی آن در رابطه با توده‌های بومی نیز، یکی از دلایل انتخاب آن بعنوان اولین منطقه هجوم بود.

چنانکه گفتیم در سراسر منطقه استحکامات و مواضع نظامی قابل توجهی وجود نداشت و شهر پر اهمیت خرمشهر به پادگان کوچک "دژ" که فقدان هر نوع سلاح سنگین در آن احساس میشد وا گذاشته شده بود و این وضع تا آمدن نیروهای عراق به همین منوال بود، تا جاییکه پاسداران اعزامی و بومی و افراد بسیج و نیروهای مقاوم محلی و نیز نظامیان گروههای سیاسی، با سلاحهای ابتکاری دست ساز چون کوکتل مولوتف و سه راهی

نکته مشترکی که در باب بسیج و سپاه باید عنوان نمود، آنستکه هر دو در روزهای نخست جنگ بدلیل بی‌تجربگی و عدم مهارت جنگی‌شان، نقش اندکی را در اوضاع جبهه بعهد داشتند.

اما بهراتب که از مدت جنگ می‌گذرد، انسجام و قابلیت بیشتری کسب می‌کنند و در صورت مسلح شدنشان به سلاح‌های سنگین کاراایشان تا چند برابر حد فعلی افزایش خواهد یافت. لذا این مسئله این نوید را میدهد، که جنگ تا حدی از سلطه ارتش خارج شده و می‌تواند از ارج و اهمیتی که ارتش در رابطه با جنگ یافته، بکاهد و صورت مردمی‌تری به جنگ کلاسیک و پنتاگونستی فعلی ببخشد.

تضاد سپاه با ارتش و بسیج خلاصه نشده و نیروهای نظامی گروههای سیاسی شرکت کننده در جنگ را نیز شامل میگردد، تضاد ارتجاع با فدائیان، مجاهدین و توده‌ایها در سپاه نیز تبارز یافته و کار شکنی‌هایی را در جبهه علیه افراد وابسته بدین نیروها بوجود می‌آورد. لذا می‌بینیم که به اینگونه افراد سلاح برای جنگیدن نمی‌دهند و اگر خود به طریق اسلحه بدست آوردند، خلع سلاحشان ساخته و از جبهه اخراجشان می‌نمایند، بویژه از زمانیکه شایع شده است پادگان دژ خرمشهر توسط این نیروها خلع سلاح گشته است، تضاد فوق‌پیماد خطرناکی در جبهه داشته و اولاً "موجب پاس و دلسردی بسیار در افراد منطقه شده و در ثانی نیرو و توان هزاران جوان کار آمدی را که وابسته بدین دستجات و گروهها هستند، بلا استفاده به هدر میدهد. نیروهای نظامی افراد وابسته به گروههای سیاسی که با تشکیل هسته‌های مقاومت در یک رابطه تشکیلاتی با سازمان خویش و هماهنگ با نیروهای دیگر مثل سپاه و ارتش به مقاومت و حمله علیه دشمن میپردازند، مورد اذیت و ایدای افراد اعزامی اشخاصی چون خلخالی و مخصوصاً غفاری یکی از سردمداران ارتجاع قرار گرفته‌اند، بگونه‌ای که غفاری حتی دستگیر کردن و کشتن آنان را پشت سنگر حلال و جایز اعلام کرده است!

من حیث المجموع عدم هماهنگی نیروهای جنگنده ایران که ناشی از عدم وحدت و انسجام فرماندهی آنان است، در یک جو آشفته و درهم و برهم به مقابله با عراق پرداختند، که بدیهی است در هم کوبیدن این چنین مقاومت‌هایی توسط نیروهای منظم و منسجم ارتش برپای مسلح کارچندان دشواری نبود\*

با نتیجه دلایل پیشروی عراق را در ایران میتوان: اولاً "عدم کفایت سلاح‌های مناسب و نیروهای منظم و مجهز ایران در منطقه، ثانیاً، زمینه ذهنی مناسب توده‌های نا آگسازه و روستائی و فقیر عرب زبان و بومی و ثالثاً، عدم هماهنگی بین

۵ - چنانکه در جبهه عنوان میکنند، نیروهای عراق از (آر - پی. پی. جی. ۷۰) که سلاحی ضد تانک است و بسیار گران قیمت، برای کشتن مقاومتین ایرانی استفاده می‌کنند.

هنوز در تصرف آبادان ناتوان مانده و گمان نمی رود چنین توانایی را کسب کند.

مسیر دوم حرکت نیروهای عراقی، کنترل شهر اهواز و راههای ارتباطی آن با خرمشهر - آبادان را دنبال می کند. این مسیر با اشغال خرمشهر بشدت تقویت شده و خط سوم را نیز استحکام و قدرت بیشتری بخشید. در طی این مسیر که از پاسگاه حمید تا "دوب المردان" پیش رفت، شهر اهواز را بطور مداوم مورد شلیک توپخانه دوزن و خمپاره انداز قرار داد و ساکنین شهر را به مهاجرت واداشت، تا جائیکه امروز در حد اکثر ارزیابی ممکن حدود ۴۵٪ از اهالی در شهر باقی مانده اند، که از کسبه جزء، کارگران و اعراب بومی تشکیل میشوند و روحیه مقاومتشان در سطح بسیار بالا و خوبی است\*

خصوصیت عمده نبرد در این مسیر فرسایشی بودن آن است، چرا که خط اول با صورت تهاجمی که داشت، توانست خرمشهر را بتصرف درآورد و آبادان را نیز کاملاً محاصره گرداند. اما این خط، اهواز و دزفول را زیر آتش گرفته و در نبردی زرهی و توپخانه ای فقط موجب خسارات نظامی - اقتصادی و جانی بسیار گشته است، بدون آنکه دستیابی به نتیجه ای مطلوب را ممکن گرداند.

مسیر سوم هجوم عراقی که در تکمیل مسیر دوم برای محاصره و کنترل شهر اهواز از "فکه" شروع شده و تا "بستان" ادامه یافت، فقط از لحاظ استراتژیک حائز اهمیت بوده و با صورت تهاجمی که داشت، از طریق جاده حمیدیه، سوسنگرد را تحت محاصره و اشغال کوتاه مدت خویش قرار داد، که با ضد حمله ایرانیان، محاصره شکسته شد و عراقیها به عقب رانده شدند.

#### چرا سوسنگرد به تصرف عراق درآمد؟

علت آنکه خط سوم بناگاه تقویت شد و نیروهای عراقی استحکام بیشتری در این خط یافتند، در موقعیت استراتژیکی مسیر برای تصرف و کنترل اهواز که قلب خوزستان است، قرار دارد. تقویت این خط که محاصره و اشغال سوسنگرد را دنبال داشت، با توجه به زمینه های مساعد منطقه ای و استراتژیکی و زمینه های مهمی اجتماعی آن، می تواند، مورد توجه واقع شود. اولاً ارتفاعات الله اکبر در منطقه سوسنگرد و استقرار عراقیان در این ارتفاعات، می تواند طرح گشودن آب سد نورد را در منطقه که به ایجاد باتلاقهایی منجر می شد، خنثی گرداند. بدین ترتیب که با ایجاد با تلاق، نیروهای عراقی در موضعی دفاعی و ثابت در ارتفاعات مستقر می گشتند و وجود

\* - لازم به تذکر است، اعرابی که نقش ستون پنجم عراق را دارند، عمدتاً از قوایل های عرب و عوامل مزدورشان و تعداد کمی از روستائیان ناگاه تشکیل می شوند. لذا نمیتوان مقاومت دلیرانه نیروهای عرب و بومی منطقه را با تنگ نظری از توجه دور داشت.

به جنگ زره پوشها و خمپاره اندازهای عراقی می رفتند.

۵- عراق قبل از پیروزی و اشغال شهر، با تهاجمات شبانه روزی خویش توسط توپخانه و خمپاره اندازهای دوربرد، ساکنین شهر را به مهاجرت و فرار واداشت و شهر را از سکنه خالی کرد و در اطراف خرمشهر نیز هماهنگی نژادی مردم با عراق باضافه ناراضیتی شان از رژیم ایران، زمینه را برای مقاومت در برابر نیروهای عراقی از مردم سلب نمود، بود.

اشغال خرمشهر، به همان اندازه که به نیروهای نظامی و مسرمد عراق روحیه و امیدواری می بخشید و اعتبار جهانی و منطقه ای و نیز ملی رژیم عراق را در داخل کشور خود بالا میبرد، ضربه روانی عظیمی بر نیروهای نظامی ایران بوده و رژیم ایران را نزد توده های مردم بی اعتبار می ساخت.

لذا با توجه به عوامل فوق، عراق خرمشهر را تحت هجوم و اشغال قرار داده و هم اینک با تاسیس سنگرهای بتونی و استقرار روستائیان در شهر و ایجاد هسته های مقاومت در آنان، خرمشهر را سکوی دفاعی خویش و منطقه حمله به سایر نواحی قرار داده است.

#### بسط جبهه های جنگ از خرمشهر به سایر نواحی و دلایل آن:

ستونهای زرهی دشمن پس از استقرار در خرمشهر در اطراف بخش غربی رود کارون پراکنده شدند و روستائیان را با تبلیغ و تطمیع و زور، بطرف خود جلب نمودند، سپس از خرمشهر به عنوان جبهه اصلی به سمت شمال تا "دوب المردان" را بتصرف خود درآورده و از سمت جنوب نیز، عمدتاً نیروهایشان را با آتش شدید توپخانه و زدن پل بر روی رود کارون و روخانه بهمن شیر به سمت آبادان متوجه ساخته و شهر را مورد محاصره قرار داده اند، یک تاکتیک موثر جنگی را که عبارتست از محاصره و سرکوب در مورد آبادان با شلیک مداوم توپخانه و خمپاره انداز برای درهم شکستن مقاومت آبادان تحت محاصره بکار بردند. اما اینک آبادان به دریایی از اسلحه بدل گشته است و هژمونی تمام توجهش را مصروف آبادان نموده: (و بویژه به علت هشدارهای که رهبر انقلاب در باره این شهر داده) خط محاصره اش را در هم شکسته و نیروهای عراق را عقب رانده اینست که عراق با مقاومت سرسختانه مدافعین شهر مواجه شده و از اشغال شهر عاجز و ناتوان گشته است.

باید اضافه کرد، که مدافعین آبادان را کارگران و زحمتکشان نهادهایی چون پالایشگاه، آتش نشانی، آب و برق، توده های بومی و محروم تشکیل میدهند، و طبقات مرفه از همان اول حملات هوایی و توپخانه عراق، میدان را خالی کرده و از منطقه خطر گریختند.

بدینسان مسیر اول حرکت عراقی که تصرف آبادان و خرمشهر هدف آن بود، در نیمه راه به شکست دچار شده و کرچه توانست، با تلفات و خسارات فراوان، چه به نیروهای ایران و چه به نیروهای خودش، خرمشهر قهرمان را به تسخیر درآورد، اما

همین باتلاقها از پیشروی نیروهای ایران به سمت عراق جلوگیری می کرد و حداقل حسنی که داشت ثابت نگه داشتن موقعیت جبهه بسود.

تازه فرا رسیدن فصل بارندگی در منطقه باتلاقهایی طبیعی را در منطقه بوجود می آورد، اینستکه ارتفاعات "الله اکبر" در اطراف سوسنگرد، اهمیت نظامی - استراتژیک بسیار یافته اند. ترکیب انسانی - اجتماعی شهر سوسنگرد، موقعیت متمایزی در بین تمامی شهرهای خوزستان بدو بخشیده است، چه جمعیت سوسنگرد تقریباً بطور کلی عرب هستند و فتودالهای منطقه می توانند تسهیلاتی برای عراق ایجاد نمایند، بخصوص با اعدام تعدادی از بومیان بجرم جاسوسی برای عراق توسط خلخال، انگیزه های همکاری با عراق را در فتودالها و طبقات مرفه الحال عرب منطقه و شهر افزایش داده است.

لذا عراق با توجه به دو پارامتر فوق سوسنگر را به تصرف در می آورد و او را گامی بلند به سوی تصرف و کنترل اهواز هدایت کرده و جبهه سوم را می کشاید.

اما عملکرد مثبت گروه چمران که نقش حیاتی در پیشروی نیروهای ایران و شکستن محاصره سوسنگرد و خارج ساختن آن از اشغال را ایفا می نمود و مقاومت و جنگاوری سایر نیروها، نقشه عراق را با شکست مواجه ساخت. در حالیکه فاجعه کشتار سوسنگرد، در تاریخ ثبت شده و تا انسان و انسانیتی باقی باشد، دلها را از شنیدنش بدرد خواهد آورد!

### اوضاع جبهه در شرایط کنونی:

در حال حاضر اوضاع جبهه نسبت به گذشته، تفاوت بسیار کرده و ابتکار و برتری آتش نیروهای عراق، تا حد زیادی از بین رفته است. هماهنگی در بین نیروهای نظامی ایران بمراتب بیشتر از گذشته شده و سلاحها و تجهیزات قوی تر و سنگین تری در نبرد بکار برده میشود، که کارایی نیروهای ایرانی را بهبود بخشیده است.

باید اذعان داشت، که بحق تمام نیروهای درگیر نبرد و حتی ارتش (علیرغم بعضی اقدامات آغاز عیش) بارشادت و خلوص و صداقت کامل می جنگند و اگر تاکنون به نتایج چندان درخشانی دست نیافته اند، از ضعف سازماندهی، فرماندهی، سلاح و تجهیزات و کمبود مهمات ناشی میشود، و اگر بحساب تبلیغات یکجانبه گذاشته نشود، نیروهای ایرانی، لیاقت، کارایی و شهامت بیشتری از نیروهای عراق نشان داده اند، چه این مقاومت در کیفیت نیروهای انسانی درگیر جنگ، در میدان نبرد تا بحال بخوبی اثبات شده است.

ارتش که در روزهای اول شدت مایوس شده و از جبهه انزهام حاصل کرده بود و نیز در رابطه با تکوین شوراییالی دفاع در جنگ سرد و دلزده شده بود، اینک، با مقاومت و امیدواری بمراتب افزون تری می جنگد و تقویت و حمایت هوائی و مخصوص

هوانیروز، رانده مان کارش را نسبت به گذشته تا چندین برابر افزایش داده است. بطور کلی ارتش در بین توده های روستایی و شهری بدلیل خصلت های اجتماعی منطقه که قبلاً از آنها یاد کردیم از محبوبیت بیشتری نسبت به سپاه برخوردار بوده و از پشتیبانی مردم برخوردار است و در این رابطه بنی صدر نیز پایگاهی مستحکم تر از ارتجاع در آنجا داراست و این بدلیل جو غیر مذهبی است که بر شهرهای خوزستان منهای بعضی نقاط چون دزفول حکم فرماست.

اما برخورد های غلط سپاه با افراد مسلح بومی، عدم اعتماد و یاس و سرخوردگی فراوانی را در اهالی موجب شده است، چرا که سپاه با توجه به همکاری بعضی عناصر بومی با عراق، شدت نسبت به همه بومیان منطقه بد بین شده و از همکاری و مساعدت به آنان خودداری می ورزد.

از طرفی نیز، برخوردهای نابجا و ارتجاعی و غیر انسانی با زن و کودک و از کار افتادگانی که از زیر آتش توپخانه و موشک های عراقی به سایر شهرها پناه آورده اند، باعث نضج بسیار ضعیف حتی افکار استقلال طلبانه و جدایی خواهانه در بین اهالی خوزستان گشته است چرا که آنان می بینند، سالها ساکن سرزمین حیات بخش و قلب پرطش کشاورزی - اقتصادی - نفتی ایران بوده اند و حال که مصائبی اینچنین وحشتناک دامنگیرشان شده است از جانب هم میهنان خویش طرد شده و با سردی مواجه می گردند، و این امر آنها را بسی رنجیده خاطر می سازد. بازتاب این مسئله بالا رفتن محبوبیت جناح رقیب ارتجاع در هژمونی، یعنی لیبرالهاست، چرا که چنین شیوه برخوردی را آوارگان تنها از چشم ارتجاع می بینند و از طرفی نیز روحیه مقاومت را در منطقه افزایش می دهد. چرا که اشغال خوزستان، اکنون به بی همتی و کم مقاومتی خوزستانها تعبیر شده و آنان اینک نه عمدتاً برای نجات انقلاب و یا کشور و یا هم میهنان نشان، بلکه برای نجات خوزستان اشغال شده عزیزشان که تنها، مادر مهربانی است که آنان را در دامن پر مهر خویش پرورده و در آینده نیز می پرورد (چه آنها در جایی دیگر و ماوایی ندارند)، لذا به مقابله و مقاومت شدید و همه جانبه با عراق برخاسته اند.\*

باشد که با وارد کردن هر چه بیشتر توده ها در جبهه و هماهنگی بین نیروهای نظامی و در آوردن جبهه نبرد علیه امپریالیسم، راه پیروزی بر دشمن و خارج ساختن کشور را از اشغال، هموارتر ساخته و از بن بست فعلی رهائی یابیم.

"والسلام"

\* نمونه چنین برخوردی را میتوان در شیراز نام برد که اعلامیه ارتجاعی دستفروش مینی بر طرد آوارگان جنگی از شیراز، موجب برخورد های خونینی در شیراز گشت که مجروحان بسیاری برجای نهاد. \* البته وجود عرق میهن پرستانه در اهالی خوزستان انگار نشدنی است، اما رابطه فعلی اکنون اهمیت بیشتری در تشکیل انگیزه مقاومت یافته است.

بقیه از صفحه ۱

## دکترین ریگان

نقش رئیس جمهور در سناریوی ریاست جمهوری طبقه حاکم آمریکا بخوبی بازی کند و پا از خطوط تعیین شده سناریو فراتر ننهد وگرنه بر او همان خواهد رفت که بر کندی در "دالاس" دست غیب از آستین مزدوری از قبیل بیشمار مزدوران سر سپرده به قدرتمندان واقعی آمریکا به بیرون خواهد جست و ردای ریاست جمهوری را کفن جسد بیجان خواهد ساخت، و یا اگر خیلی شانس بیاورد، طوری در صحنه افکار عمومی آمریکا و جهان مفتضه می کنند که تا ابدالدهر نتواند سر بلند کند و نیکسونی دیگر خواهد شد، که علی رغم خدمات بی شائبه اش به امپریالیسم، اینک در کنج انزوا و رسوائی و بدنامی به عزلت نشسته است!

بهر حال بوق و کرناي امپریالیسم خبری که گوش فلک را چندگاهی در دوران اوج بخشیدن به مسئله انتخابات رئیس جمهوری آمریکا کر ساخته بود، اینک فرو نشسته است و گوش بزنگ اربابان خویش است که آغاز گرچه نغمه ای در آینده باشد؟! نغمه شومی که تخدیر و فریب و تحمیق توده های سر درآخور فرو برده آمریکایی و تا حدی خلقهای در بند جهان را در نجوای سیاه و شیطانی خویش پنهان گردانده است، که در طول حیات چندین ساله خویش، این ساحر رسوا جز این هدفی در سر نداشته است.

هم اینک که سر و صدا فروکش کرده، کارتر، این خرگوش آزمایشگاهی طبقه حاکمه استثمارگر آمریکا، متاثرانه بر نابودی موقعیت و شهرتش که سوار بر باد منافع پیوسته در جریان مال داران آمده و با طوفان خشم منافع روبرو تهدیدات آشکار شیرازهاش از هم گسست و به محاق کشانده شد و نفس های آخر حیات سیاسی خویش را می کشد و سیاست حقوق بشر را با خود بهوادی فراموشی میرود و تنها شعارهای عوام فریبانه آنرا، ممکن است که گاه زمزمه گر باشد. چه این همان برگ برنده ای بود، که اربابان در ابتدا به نفع کارتر کردند و اینک خشمگینانه به کناری پرتابش کرده اند و نزد خلق های آمریکا نیز خریداری ندارد. در این شرایط است که کارتر تنها مانده است و یک دنیا خاطره یعنی که علی مانده است و حوضش!!

و ما نیز باید خود را ملزم بدانیم پس از فروکش کردن قیل و قال ها، بانگهای زرف در راستای تاریخ کوتاه، اما سراسر پیشرفت و پیچیدگی امپریالیسم آمریکا، به کنکاش برائیم و دکترین جدید ریگان را، که نه، بلکه دکترین جدید طبقه حاکمه آمریکا را به بررسی و تحلیل بکشانیم چرا که این بلاهت عظیم و موحش ضد بشری سایه شوم خویش را بر تمامی جهان گسترده و چنگال درنده اش را در اعماق حلقوم خلقهای سراسر گیتی فرو برده و چشمان

مریض و طماعش را به نقاطی که هنوز به زیر سیطره اش فرو نرفته و یا با حرکتی انقلابی از سلطه اش خارج شده اند، دوخته و مترصد فرصتی است که دیگر بار با حیل های نو و پس منی هدهد از دست رفته ها را به زیر چتر خویش باز خواند. لذا است که آگاهی بزم حیل های آشکار و نهان دشمن به مثابه

سلاحی است که ما را در مقابله با دشمن آشتی ناپذیرمان، قدرت بیشتری بخشیده و روز پیروزی و نجاتمان نزدیکتر و افق رهاقیمان را روشنتر و درخشانتر می نماید.

امپریالیسم خبری و خدوایش به طبقه حاکمه آمریکا در انتخابات ریاست جمهوری:

هر چهار سال یکبار، امپریالیسم خبری دم مسوم خویش را در صور گل و گشاد و جهانگیر خویش می دمد و غوغا و هیجان را در آمریکا به اوج میرساند و جو هیستریکی میسازد، که قلبها در آن بر هیجان تر می زنند و چشم ها نگران و مضطرب و منتظر، در انتظارند که گزینی، چنگیزی، نادری، اسکندری، زمام امور ایالات متحده را به چنگ آورده و مقتدرانه و آمرانه، خط مشی های سیاست خارجی و داخلی و ملک به ارت مانده عمو سام را هدایت خواهد نمود. سیستم ژورنالیستی جهانی و رسانه های سمعی، بصری امپریالیسم خبری چه غوغاها که برپا نمی کنند و حدافسانه ها از قدرت، سیاست، و جاهت و شهامت، مردم دوستی نامزد های ریاست جمهوری از خود نمی بافند، نامزدها نیز جزون گرفته از تب شهرت و موقعیت جهانی که در انتظارشان است، در برنامه های تبلیغاتی خویش، جهان را بر هم می ریزند، خلقهای عرب را با دادن وعده کمک بیشتر به اسرائیل، به وحشت دچار می کنند و متقابلاً "یهودیان را نیز به آینده امیدوارتر.

قول گرفتن امتیازات بیشتر از ابر قدرت شرق که جزء لا یتجزای برنامه های تبلیغاتی است و طبق معمول سنواتی وعده کاهش تورم و بیکاری و بالا رفتن سطح درآمدها، مضارب اصلی موسیقی تبلیغاتی آنهاست. بدینسان بلوفهای دکترین تبلیغاتی نامزدهای ریاست جمهوری، چنان سمبل و نمودی از قدرت مطلق را برای پست ریاست جمهوری آمریکا، نزد توده های از همه جا بی خبر و نا آگاه آمریکایی و حتی خلقهای جهان میسازد که در تاریخ دیکتاتوری دنیا نیز بی سابقه است. اما آیا خلقها از خود پرسیده اند که چرا رئیس جمهور نمیتواند روسای P. P. که سیاست داخلی و J. A. که سیاست خارجی را در کنترل دارند انتخاب کند؟ بعلاوه دم خروس این قسمهای حضرت عباس را بی اعتبار میسازد، زیرا کاملاً روشن است که هر دقیقه از برنامه های تبلیغاتی، میلیونها دلار برای هر یک از نامزدها آب میخورد، که هرگز خود قادر به پرداخت آن نیستند و تازه شرکتهای بزرگ مالی و کارتل ها و تراست های عظیم صنعتی، گاه کمکهای مالی خویش را در شکلی علنی به نامزدها عرضه می کنند و آنها را می خرند، گرچه در صورتی مخفی، اول خریده شده و بعد پا به

مخفی نگه میدارد. لذا نخستین قدم در تبیین دگرترین جدید ایالات متحده آنست که ببینیم بن بست کنونی طبقه حاکمه یا امپریالیسم آمریکا در کجاست و از کجا آب میخورد؟

دریافت پاسخ این سوال راهگشای تبیین درست و واقع گرایانه خط مشی آینده آمریکا در سیاست داخلی و خارجیش خواهد بود. بدیهی است که خط مشی طبقه حاکمه در محدوده حدود مرزهای مشخص و معین شکل میگیرد و بر اساس ماهیت پیچیده و ویژه اش در یک پروسه تدریجی، رفته رفته صورت یافته و ساختی کنشی دارد، که روسای جمهور را به هیچ عنوان حق تخطی و سرپیچی از این کادر نیست.

امپریالیسم آمریکا که نتوانسته خطوط اذهان را در باب قدرت سیاسی خود، کاملاً "مغشوش سازد، به حیل‌های دیگر رو آورده و بافت بندی عمیقی را در ساخت امپریالیسم بطور صنعتی ایجاد نموده است. بطوریکه روسای جمهور را ماحصل رقابت و جنگ و گریز بافتهای سه گانه امپریالیستی عنوان مینماید. مثلاً "نیکسون را محصول پیروزی جناح نفتی بر دو جناح دیگر و کارتر را نشانگر پیروزی جناح مالی بر جناح صنعتی - نفتی قلمداد میکند. اما باز عملکردهای امپریالیسم، این مدعا را بی اعتبار میسازد که اگر نیکسون نماینده جناح نفتی و حافظ منافع آنان بود، علیرغم خواست و منافع نفتی‌ها، چرا از جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل جلوگیری نکرد و حتی تسهیلاتی در وقوع و تداوم آن فراهم ساخت؟ چگونه است که در زمان وی، جناح صنعتی و نظامی یا همان پنتاگونیسیم، در اوج توانایی و قدرت مندی قرار داشته و جناح نفتی و مالی را به عمده‌های آماتور خویش بدل ساخته بود؟ اگر سیاستهای نفتی کارتر میلیاردها دلار سود به جیب نفتی‌ها سرازیر ساخت؟ خدمتی که حتی نیکسون و فورد به کمپانیهای نفتی نکرده بودند، کارتر در دوران ریاست جمهوریش، علیرغم وابستگی اش به جناح مالی، به نفتی‌ها نمود. کمپسیون سه جانبه‌ای که کارتر را از کلاه شعیبه خویش بیرون آورد، سرمایه‌های مالی را در کجا بکار میاندازد، مگر جایی و محلی جز واحدهای عظیم صنایع نظامی و سرمایه گذاریها و سیاستهای پنتاگونیسیم وجود دارد؟ نفتی‌ها نیز، آیا قادر به ایجاد رابطه ای عمیق تر از رابطه شان با دو جناح صنعتی - نظامی و مالی هستند؟ در هیئت حاکمه نیز مگر سیاستهای نیکسون جمهور یخواه یا کندی دموکرات و آیزنهاور و ترومن و... چندان تفاوتی داشتند؟ که ما به مرز بندی و جناح بندی واقعی در امپریالیسم معتقد گردیم. لذا باید اذعان داشت که امپریالیسم یک جلاد است که اکنون خون میریزد و بر جهان حکومت میکند، نه سه جلاد، امپریالیسم بافت یگانه و استواری است که دارای سه جناح است که فلسفه وجودی هر سه جناح و وجه مشترک سه تایشان استثمار است. وجود سه جناح نیز نباید تضادی را بین آنان تداعی کند، چرا که سه جناح تنها نمایانگر سه شیوه استثمارند. یک جناح نماینده شیوه استثمار فرامیتهی یا چند ملیتی که سرمایه مالی میباشند. جناح دیگر تهیه مواد اولیه و انرژی است با شیوه و روش مخصوص استثمار، گرانه

میدان نهاده‌اند و به خیال خود با اینکار وابستگی طبقه حاکمه در آمریکا را با هیئت حاکم‌های کهرشس جمهور، ریاست آنرا داراست در شکلی مقبول و کاملاً "مشروع یا مکانیکی نزد خلقها جلوه میدهند. این بزرگترین و اولین خدمتی است که امپریالیسم خبری به طبقه حاکمه می‌کند. چرا که توده‌های رای دهنده آمریکائی، تحت این رابطه مکانیکی طبقه حاکمه و هیئت حاکمه که طبقه حاکمه خود را زیر پوشش هیئت حاکمه مخفی کرده است، منشاء اصلی قدرت را کم کرده و به غفلت آنرا رئیس جمهور می‌پندارد. لذا حیات و منافع طبقه حاکمه که مسئولیت جهانی نیز دارد، در امن و امان باقی خواهد ماند و در ظل این رابطه مکانیکی، با انتخاباتی اصولی !! ریاست جمهوری که امپریالیسم خبری برای آمریکائیان تدارک می‌بیند، امنیت امپراطوری قدرت سرمایه را تضمین میکند. عجیب اینجاست که گاه دامنه این فریب آن چنان گسترده است که حتی خلقهای بپا خاسته جهان نیز، در پوشش آن قرار میگیرند و پیروزی یک نامزد را بر نامزد دیگر مرجح و برای خود بهتر می‌شمارند.

اما تاریخ دوپست ساله آمریکا، آینه‌ای است که گرچه بطور محسوس نشان داده، وعده‌های پیش از انتخابات و دگرترین های تبلیغاتی روسای جمهور آمریکا، هیچگاه تعیین کننده خط مشی اصلی و دگرترین حکومتی آنان نبوده و سیاست داخلی و خارجیشان هیچگاه با آن مانع نکرده است. همه وعده و وعیدهای پیش از رای گیری، به منظور ساختن جو هیستریک و هیجان زده‌ای بوده که یک جریان دلخواه طبقه حاکمه را حاکم گرداند و گرنه کشتنیان کشتی بر قدرت پنتاگونیسیم، سیاستهای ضد خلقی خود را بهر نحو که مقتضی باشد، اعمال کرده و از خلف وعده نیز ابائی ندارند و از خالی شدن باد چنگیزها و اسکندرهای با دکنکی شان هراسی بدل راه نمی‌دهند. حال نیز ریگان، توسط امپریالیسم خبری و به سفارش طبقه حاکمه، آن چنان محور تبلیغات واقع گشته که غولی را نزد جهانیان تداعی گر شده است و نمودی که رد طبقه حاکمه را در سیاست داخلی و خارجی آمریکا کم میکند. بخصوص آنکه نزدیک ۹۰٪ سندیگای واقعی "کارگری آمریکا، از آن حمایت بعمل آورده و رابطه‌ها را مغشوش کرده‌اند.

#### دگرترین ریاست جمهورها و طبقه حاکمه:

بنابر آنچه گفته شد برای تبیین دگرترین روسای جمهور آمریکا بطور اعم و ریگان در شکل اخص، هرگز نباید تکیه بر تبلیغات و جار و جنجالهای گول زننده امپریالیسم خبری نمود و جو هیستریکی را که زمینه ساز کشاندن مردم به پای صندوقهای رای گیری و انداختن رایهای مسخ شده و القاء شده آنان به صندوق است، پایه تحلیل خویش قرار داد. چرا که امروزه تمام نیروهای مردمی و خلقهای جهان به روشنی فهمیده‌اند که این امپریالیسم آمریکاست که حاکم واقعی است و هیئت حاکمه تنها پوشش و رو پوشی است که دولت جنایتکار خویش را در لوی آن، از انظار

سقوط و نابودی کشیده بود، خودداری نمود. ماحصل آن که دکتربین رینگان را بنا بر آنچه عنوان شد، نباید در رابطه‌ای استقلالی مد نظر قرار داد، بلکه باید آنرا در رابطه مستقیم و ارگانیک با طبقه حاکمه آمریکا مورد توجه و تحلیل قرار داد و دکتربین استعماری خارجی طبقه حاکمه نیز باید در رابطه‌ای ارگانیک و اتصالی استعماری با سایر استعمارگران در نظر گرفته شود.

### امپریالیسم آمریکا و دکتربین‌های گوناگونش در سیاست استعماری خارجی:

پس از جنگ‌های استقلال و پیروزی بر استعمار انگلیس، قریب به ۵۰ سال آمریکا به امور داخلی خود مشغول بود و خود را برای برخورد با استعمارگران اروپائی آماده میساخت تا با پشتوانه‌ای محکم و قوی به مصاف با آنان پرداخته و مستعمراتشان را از چنگشان برآید و در این مدت، آمریکا به پیشرفت‌های صنعتی علمی و فنی بسیار نائل شده و زمینه را برای تبدیل شدن به یک کشور استعمارگر، بشدت فراهم میساخت. لذا ضرورت طرح دکتربین‌هایی که اهداف استراتژیک هیئت حاکمه را در دستیابی به منافع بیشتر در یک رابطه استعماری مطرح می‌کرد، بیش از پیش عنوان میگشت.

#### الف: دکتربین مونروئه

در اوایل دهه سوم قرن نوزدهم بود که طبقه حاکمه آمریکا آمادگی لازم را برای خارج شدن از حصارهای داخلی و گام نهادن به صحنه استعمارگری را در خود دید و مونروئه رئیس جمهور وقت ایالات متحده در سال ۱۸۲۳، در اعلامیه معروف خود، دقیقاً ماهیت جدید و استعماری - سیاست خارجی آمریکا را اعلام کرده و اروپائیان را نسبت به قدرت نوخاسته و عظیمش هشدار داد.<sup>۱</sup> دکتربین مونروئه که تعیین کننده خط مشی سیاست خارجی آمریکا در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تا جنگ اول جهانی بود، اصول دوگانه‌ای را در برداشت، این اصول دوگانه عبارت بودند از حرکت آمریکا بسوی تشکیل مستعمرات جدید و ممنوع داشتن دول استعماری اروپا از مداخله سیاسی در امور کشورهای تازه استقلال یافته قاره آمریکا. اعلامیه مذکور گرچه از سوی مجامع بین‌المللی، هرگز به رسمیت شناخته نشد اما بارها و بارها مورد استناد حرکت‌های سیاسی آمریکا در جهان قرار گرفت. چه در ظل شعار معروف اعلامیه، "آمریکا متعلق به آمریکائیان، اروپا از آن اروپائیان است"، آمریکا کوشید، که سرزمینهای مستعمره

خود و سوم شیوه استعمار با صدور کالا - صنعت مییابد که جناح صنعتی را تشکیل میدهد.<sup>۲</sup> بنا بر این سه جناح موجود در بافت امپریالیسم در رابطه‌ای اتصالی و ارگانیک با یکدیگر قرار داشته، که در طول تاریخ تشکیل آن، نزاع و تعارضی بین هیچیک از جناحین مشاهده نشده است. چرا که مسئله تفاوت مهارتها و تخصصهای جناحها، هیچگاه نمیتواند بر ماهیت مشترک آنان که استوار بر استعمار است، غلبه یافته و موجب برخورد و مناقشهای میان آنها گردد. با در نظر گرفتن امپریالیسم بعنوان یک کل واحد، بر اساس ماهیتی که دارد، دکتربین‌های رنگارنگ خودش را بر پایه پنج پارامتر تبیین و تدوین مینماید، و دکتربین‌های تدوین شده، باید مشخصاً "تأمین کننده اهداف زیر بنایی‌اش باشد که عبارتند از: استعمار هر چه بیشتر برای نیل به منافع هر چه افزونتر، حفظ و حراست منافع موجود در تمامی ابعاد، جلب نظر و جذب توده‌ها در ماشین و سیستم هولناک خویش، مقابله با رشد و قدرت‌گیری ابر قدرت شرق و بالاخره جلوگیری از رشد مبارزات خلاق و مقابله با مبارزات توده‌ای.

لذاست که هر دکتربینی میتواند یکی از اهداف فوق را جامه عمل بپوشاند، شکست خورده تلقی شده و طبقه حاکمه در پی اصلاح و تکمیل و تنهیم آن بر می‌آید. اما هیچگاه اصول و خطوط دکتربینی بطور کامل از صحنه عمل خارج نمی‌گردد، بلکه نقصها و ضعف‌های آن با ماده‌های تکمیلی و تقویمی و اصلاحی بر طرف شده و صورت و کیفیت بهتر و موثرتری را جهت استعمار و حفظ منافع طبقه حاکمه، بدست می‌آورد. بنا بر این دکتربین‌های سیاسی طبقه حاکمه در یک پروسه زمانی بر بستر پروسه تکمیلی، تنهیمی، شکل پیدا میکند. مسئله دیگری را که باید در رابطه با دکتربین‌ها و سیاستهای متفاوت و رنگارنگ امپریالیسم آمریکا در نظر داشت این است که همانطور که هیئت حاکمه و طبقه حاکمه و نیز رابطه جناحهای موجود امپریالیسم صورت مکانیکی ندارند، امپریالیسم آمریکا نیز نباید در یک بستر انتزاعی و بر اساس یک رابطه مکانیکی با سایر امپریالیستها در نظر گرفته شود. زیرا آنان در پیوندی ارگانیک با هم قرار داشته و از تجربیات یکدیگر به منتهای درجه ممکن استفاده می‌نمایند، امپریالیسم آمریکا میراث بر تجربیات دو بستر ساله انگلیس در استعمارگری بود و با عقب نشین امپریالیسم کهنه کار انگلیس پس از جنگ دوم جهانی، آمریکا از شکست‌ها و پیروزیهای او درس گرفته و تاکتیک‌ها و شیوه‌های او را در ابر حاکمیت گردیدن بر خلقها فرا راه خود قرار داد و از پای نهادن در مملکت‌هایی که امپریالیسم انگلیس را به

۱ - اعلام دکتربین مونروئه در آن زمان بدلیل پیدایش در مسئله سیاسی بود نخست ممنوع شدن عبور کشتیهای غیر روسی در آبهای ساحلی آمریکا که آنزمان هنوز در دست روسیه بود و نیز ترس از اتحاد مقدس دولتهای اروپائی چون اتریش، روسیه، برای به جنگ آوردن مستعمرات تازه استقلال یافته اسپانیا.

۲ - در صورت بعدی توضیح داده خواهد شد که پس از جنگ دوم جهانی با ظهور پنتاگونیسیم، صنایع نظامی نقش عمده‌ای یافته و سلاح صورت کالا یافته و صدور آن بر اهمیت ترین صادرات صنعتی امپریالیسم است.

## خود بینی و ....

مختلف شکل گیری مثبت در وجود آنان صورت گرفته است، این افراد "خود" ساخته اند و صاحب "خود" مفلحی هستند که مراحل مختلف ساخته شدن را پشت سر گذارده و به مرحله تکامل و رشد، فلاح و رستگاری رسیده اند. عبارت دیگر نفس تزکیه شده، این انسانها آنان را به درجه "فلاح رسانیده" - "قدا فلاح من زکیها".

و این نتیجه حاصل نمی آید مگر بر بنیای سه شرط و عامل تقوی، ذکر و شکر که زیر بنای صورت پذیری من حقیقی یا "خود" انسانی را بوجود آورده اند، لذا فلاح از دیدگاه قرآن انسان متقی، ذاکر و شاکر است که حرکت تقوی، ذکر و شکر او در سه بعد "رونده"، "راه" و "رفتن" نمودار شده است. تحرک این گونه انسانهای کمیاب که نمونه های متعالی "شدن" انسان هستند در کادر شعار لا اله الا الله، امکان پذیر میگردد و آیه ذیل مبین چگونگی حرکت آنهاست:

"قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سوا بیضا و بینکم الا نعبد الا الله ولا نشرك به شیئا" و لایتخذ بعضنا بعضا اربابا "من دین الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون: بگو ای اهل کتاب، بپایید از کلمه یی که میان ما و شما یکسان است، پیروی کنیم، جز خدای یکتا کسی را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم و برخی را بجای خدا به ربوبیت نپذیریم، پس اگر از حق رو گردانند بگوئید، شما گواه باشید که ما تسلیم فرمان خداوندیم. (۴۶ آل عمران)

و به این ترتیب انسانهای فلاح، آنهاست که بر اساس سه پارامتر ذکر و شکر و تقوی، تنها خدای یکتا را پرستش میکنند، یعنی حرکت خویش را در کادر جهان بینی توحیدی که در یک عبارت و یک شعار "لا اله الا الله" خلاصه میشود شکل میدهند و هم از اینروست که پیامبر اکرم (ص) در نخستین روزهای دعوت خویش فلاح انسان را هدف بعثت مطرح نمود و شعار "قولوا لا اله الا الله تفلحوا" را سر داد تا همگان بدانند که ساختن خویشتن انسانی در لوای توحید سرانجامش فلاح و رستگاری است و به تحقیق کسانی که نفس خویش را در این رابطه مزی میسازند، فلاح خواهند شد. قدا فلاح من زکیها - و کسانی که در لوای جهان بینی شرک حرکت می کنند زیانکار و خسران دیده خواهند گردید و قدا خاب من دسیها.

ما حصلا نکته ای که از این بحث برای ما آشکار میگردد، رابطه "خود" با توحید است. یعنی به میزانیکه انسان بتواند رابطه "خود" را با توحید درک و فهم کند، خواهد توانست که خویش را تبیین نماید و این عمل نیز در ظل سه پارامتر شکر و ذکر و تقوی امکان پذیر می باشد.

ادامه دارد...

استعمار گران اروپائی از قبیل فرانسه، انگلیس، روسیه، پرتغال، اسپانیا، و هلند را از آنان مستقل ساخته و در رابطه ای استعمار گرانه به خویش وابسته سازد، منجمله در جنگهای استقلال کوبا و سایر کشورهای آمریکای لاتین و نیز در مسئله نظارت بر کانال پاناما در آمریکای مرکزی بدین اعلامیه استناد گردید. از طرفی بر اساس این دکترین بود که آمریکا تا اواخر جنگ اول جهانی از دخالت در امور اروپا خودداری کرده و حتی با تمسک جستن بدین اعلامیه بود که در جامعه ملل شرکت نکرد.

اعلامیه "مونروئه" که ظاهری مترقیانه داشت، دکترینی بود که دامنه شمولش با قدرت و موقعیت طبقه حاکمه آمریکا در آن هنگام تناسب و هماهنگی داشت و در آن زمان به بهترین صورت تأمین کننده مطامع استعمار گرانه امپریالیسم جوان آمریکا بود. چرا که در ظل اصول دوگانه این دکترین، آمریکا از درگیری نامحدود با استعمار گران قدرتمند و پر تجربه اروپائی دور مانده و در عین حال نیازهای استعماریش به نحو بسیار مطلوب و مترقیانه ای از ممالک وابسته قاره آمریکا بر آورده میگشت، لذا بتدریج بدرجه ای از قدرت و امکان دست یافت که توانست همه رقبای امپریالیستش را کنار زده و خود بر جهان سروری گزیند.

نخستین تغییر و دگرگونی در دکترین "مونروئه" توسط "تئودور روزولت" به عمل آمد. وی در مقابل فشار آلمان، انگلیس و ایتالیا بر ونزوئلا برای باز پرداخت بدعیهایش اعزام نمود، آمریکا حق دارد در برابر دخالت دولتهای اروپائی بر ضد یک دولت بد رفتار آمریکائی، مداخله نماید.

"جان فورستر دالس" وزیر امور خارجه آیزنهاور با استناد بدین دکترین قدیمی، مجوز دخالت امپریالیسم را در آمریکای لاتین به بهانه های واهی، صادر نموده چه او عنوان میساخت، تشکیل یک دولت کمونیستی در آمریکای لاتین و لوای انتخاب مردم، با توجه به ماهیتی که دارد، لزوما "ربرنفوذ خارجیهست و نفوذ خارجی به قاره آمریکا از حدود تحمل مآخارج است. بنابراین در خاتمه طرح دکترین "مونروئه" باید گفت که دکترین مذکور نخستین خط مشی استراتژیک آمریکا را در سیاست خارجی استعماریش بنا نهاد. این دکترین که سلطه مرئی امپریالیسم را با نکیه بر زور و سلاج و روشهای خشونت بار علنی، عملی میساخت در طول حاکمیت خود بر سیاست خارجی طبقه حاکمه، توانست با تسلطی انحصاری و مستقیم امپریالیسم را در جهت کسب مواد اولیه و بازار فروش کالاهای صنعتی و نیز ضد ور و سرمایه گذاری، سرمایه مالی به زور سرنیزه و میلیتاریزم یاری رساند و او هم همچون معلم سلف خویش، حاکمیت نظامی و استعماری خویش را تا بدانجا که در توان داشت اعمال نمود.

ادامه دارد...

## قیام جنگل

اعتماد به نفس و اتکا به انحصاری توده ها و برخورداری از پشتوانه ایدئولوژیک مستقل اسلامی است که میتوان، صاحب یک مبارزه اصولی در جهت رهائی خلقها گردید، در غیر این صورت عوامل انحرافی وارد حرکت شده و آن را به مسخ و نابودی میکشاند. برخوردی استراتژیک با نهضت جنگل، بعنوان یکی از ره آورد های عالی مبارزات خلقها یمان در بستر مبارزات ضد استعماری و ادامه تکامل انقلاب مشروطیت به ما می آموزد که گرچه انقلاب مشروطیت در دیدگاه توده ها و از نظر استعمارگران در صحنه واقعیت های تاریخ اضمحلال پیدا کرد و مسخ گردید، ولی در بستر زمان و در ظل حرکت متقین و پیشتازان این حرکت رشد کرده و در مسیر رشد خویش در نهضت جنگل تبلور یافت. و شکی نیست که صورت بارور شده نهضت جنگل در حرکت های رهائی بخش خلقها در زمان حال و آینده تبلور خواهد یافت آنچنانکه انقلاب کنونی خلق ایران در تداوم آن صورت گرفت. و این امر بیانگر آنست که اضمحلال ظاهری انقلابات هیچگاه بمثابة نابودی آنان نیست، و در باطن انقلابات در میان خلقها و پیشتازان شان روند تکامل و رشدی خویش را طی میکند. والسلام

## میلاد محمد باقر (ع)

میلاد محمد باقر (ع) این بنیانگذار حرکت "رهاسازی مکتب برای رهاسازی توده ها" را در تاریخ تشیع، به عموم پیوندگان طریقت حق و کلیه کسانی که داعیه نجات انسان را از جنگال ظلم و ستم داشته و در این راه معتقد به نجات اسلام از قیود دگم ها و تحجرها و پیرایه های دروغین و مسخیت و انحراف هستند، تبریک و تهنیت میگوئیم.

\* - برای بررسی نظرها پیرامون حرکت امام باقر به آرمان مستضعفین شماره ۵۲ مراجعه کنید.

### مردانی از جبهه های جنگ در خوزستان و اطراف در خط طاعمی عراق به ایران

